



در برابر تندری می ایستند،
خانه را روشن می کنند
و می میرند.

احمد شعللو



یاد رفیق حمید اشرف و یاران گرامی باد!

در این شماره می‌خوانید:

- به جای گسترش حضور نظامی در سوریه، خروج از جنگ سوریه را برنامه ریزی کنید!
صفحه ۲
- تحول دمکراتیک در کشور ما با دعوت از ترامپ ...
صفحه ۲
- زنگ هشدار: ۸/۱۷ میلیون زن باسواد از نظر اقتصادی غیرفعال‌اند!
صفحه ۵
- دغدغه کارگران وزیر نیست، تغییر رویکرد های ضد کارگری است!
صفحه ۷
- واقعی، اما غیر معقول
صفحه ۸
- کارگران معدن طلای آق دره، دیروز شلاق، امروز سرکوب ددمنشانه
صفحه ۹
- خاطرات سیال من و سنگ نوشته کوچک انوشیروان لطفی!
صفحه ۱۰
- فروپاشی لیبی پدیده ای نمونه وار در دوران پس از جنگ سرد
صفحه ۱۱
- بهانه‌ها، انگیزه‌ها، اهداف و پیامدهای حمله به قطر
صفحه ۱۲
- بیانیه دولت انقلابی کوبا در رابطه با سیاست کوبایی ترامپ
صفحه ۱۵

به جای گسترش حضور نظامی در سوریه، خروج از جنگ سوریه را برنامه ریزی کنید!



سپاه پاسداران اعلام کرد که مواضع "فرماندهی تروریست‌های تکفیری در دیرالزور سوریه" را موشک باران کرده است. به گفته فرمانده نیروی هوافضای سپاه "موشک‌ها از ایران شلیک شد و از عراق عبور کرد و در سوریه فرود آمد و با پهپادهایی که از اطراف دمشق به پرواز درآمده بود بر فراز دیرالزور اصابت‌ها را به طور همزمان برای ما در ایران مخابره می‌کرد." در اطلاعیه سپاه پاسداران گفته شده است که شش فروند موشک میان‌برد از نوع ذوالفقار که برد آنها بین ۶۵۰ تا ۷۰۰ کیلومتر است به مواضع گروه داعش اصابت کرده، و این حمله «موفقیت‌آمیز» بوده است. هنوز از تلفات انسانی حمله موشکی خبری منتشر نشده است. شلیک موشک به خاک سوریه، در انتقام از ترورهای اخیر تهران صورت گرفته است. سپاه در اطلاعیه خود با انتساب غیرمستقیم عملیات تروریستی تهران به عربستان و آمریکا به برخورد تقابلی روی آورده است.

جمهوری اسلامی سال‌ها است که در جنگ سوریه حضور نظامی دارد. بلوک قدرت که سیاست‌های خاورمیانه‌ای جمهوری اسلامی را تدوین و پیش می‌برد، سوریه را به عنوان "عمق استراتژیک" خود و اهداف شرکت در جنگ سوریه را اهداف راهبردی انقلاب اسلامی تعریف کرده و این تلقی از حضور در جنگ سوریه را اشاعه می‌دهد که اگر جمهوری اسلامی در سوریه با آمریکا و عربستان درگیر نشود، مجبور خواهد بود در مرزهای ایران وارد جنگ با این کشورها گردد.

علیرغم ادعای حکومت ایران، حضور نظامی در سوریه به سیاست ستیز اکثر کشورهای عربی، آمریکا و اسرائیل با جمهوری اسلامی میدان وسیعتری داده و تهران را به محل عملیات انتقام‌جویانه داعش تبدیل کرده است. تا کنون جمهوری اسلامی نیروی نظامی به سوریه اعزام می‌کرد؛ اما یک گام دیگر به جلو برداشته و با شلیک موشک به مقر فرماندهی داعش، در جنگ سوریه بیشتر غرق شده است. بعد از اتمام جنگ ایران و عراق، این اولین موشکی است که از خاک ایران به سوی کشور دیگر شلیک می‌شود.

به جای شلیک موشک به خاک سوریه، لازم است که تدوین سیاست‌های منطقه‌ای و پیشبرد آن از سپاه قدس به وزارت امور خارجه انتقال یابد، از گسترش حضور نظامی خودداری شود، نگاه سیاسی برای حل بحران سوریه تقویت گردد، تلاش برای عملی کردن مذاکره و برقراری صلح در سوریه در راس سیاست‌های ایران قرار گیرد و خروج از جنگ سوریه، برنامه‌ریزی و به اجرا گذاشته شود.

هیئت سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

۲۹ خرداد ۱۳۹۶ (۱۹ ژوئن ۲۰۱۷)

تحول دمکراتیک در کشور ما با دعوت از ترامپ ...

از متن اطلاعیه هیئت سیاسی اجرایی به تاریخ ۶ اسفند ۱۳۹۵

بخش‌هایی از نیروهای اپوزیسیون جمهوری اسلامی بعد از پیروزی ترامپ در پیام‌های شادباش، ابراز امیدواری کردند که ترامپ سیاست تعامل با جمهوری اسلامی را کنار بگذارد و سیاست تحریم و تغییر را پی بگیرد.

وجه مشترک دعوت‌کنندگان، تلاش برای سوق دادن دولت ترامپ به سوی اعمال تحریم‌های فراگیر و فلج‌کننده، افزایش تنش و حتی اتخاذ سیاست تغییر رژیم ایران به هر قیمت است. تجربه تحریم و تغییر رژیم از طریق دخالت نظامی کشورهای خارجی در منطقه خاورمیانه و جهان، نشان داده است که تحریم‌ها و اتخاذ سیاست تغییر رژیم، بیشترین فشار را روی مردم ایران به ویژه کارگران، زحمتکشان و لایه‌های میانی جامعه وارد خواهد آورد، به نامنی در منطقه دامن خواهد زد و خطر رویارویی نظامی را افزایش خواهد داد.

پرسیدنی است که دعوت‌کنندگان با چه منطقی از کسی می‌خواهند به استقرار دمکراسی در ایران کمک کند که خود تهدیدی است علیه دمکراسی در آمریکا؟ کسی که یک نژادپرست است و در تبلیغاتی انتخاباتی و از زمان سرکار آمدن کلمه‌ای در مورد حقوق بشر و دفاع از دمکراسی در کشورهای دیکتاتوری به زبان نیآورده است، کسی که به صراحت از دولت ارتجاعی عربستان حمایت کرده، آشکارا از ضرورت و مفید بودن اعمال شکنجه دفاع می‌کند و با رسانه‌هایی که از او انتقاد می‌کنند، سر ستیز دارد.

دولت ترامپ، یک دولت دست راستی، افراطی، نژادپرست، پوپولیست و ناسیونالیست است. این دولت با گسترده‌ترین اعتراضات و مخالفت‌ها در آمریکا و جهان از جانب نیروهای صلح‌دوست و دمکراتیک روبرو است. سابقه نداشته است که جهانیان در چنین ابعادی به مخالفت با رئیس جمهور آمریکا برخاسته باشند. آنها ترامپ را یک بلیه تلقی می‌کنند. گروه‌هایی از اپوزیسیون که داعیه دمکراسی و ملی‌گرایی دارند، باید به مردم توضیح دهند که چگونه از چنین دولتی انتظار معجزه دارند؛ معجزه رفع تبعیض و دمکراسی برای ایران.

نیروهای دعوت‌کننده از ترامپ به جای اتکاء به نیروهای تحول‌طلب و دمکراسی‌خواه، با نیروی خارجی می‌خواهند ساختار سیاسی کشور را تغییر دهند. اما آزادی و دمکراسی از خارج توسط دولت‌های دیگر و با تحریم‌های فلج‌کننده در کشور ما پا نمی‌گیرد. دخالت دولت‌های خارجی برای تغییر رژیم ایران، همانند عراق می‌تواند به جنگ داخلی و جان گرفتن جریانی مثل داعش بر بستر زمینه‌های مساعد منجر گردد. دمکراسی امری درون‌زا و هم از اینرو جایگزینی جمهوری اسلامی با حکومت دمکراتیک و سکولار، کار مردم ایران است و با اتکاء به نیروها و نهادهای دمکراتیک می‌تواند تحقق یابد. ال‌ترناتیو ساخته دولت‌های خارجی و یا اپوزیسیون متکی بر دولت‌های خارجی برای کشور ما، استبداد دیگری را جایگزین استبداد کنونی خواهد کرد.

برای نیروهای اپوزیسیون ایران، تعیین جایگاه در منازعه بین جمهوری اسلامی و دولت ترامپ اهمیت زیادی دارد. ما نه بر این باوریم که در مقابل تهدیدهای دولت ترامپ و خطر رویارویی نظامی باید در کنار جمهوری اسلامی ایستاد و زیر عنوان دفاع از میهن در خدمت برنامه‌های ضددمکراتیک خامنه‌ای و همدستان وی قرار گرفت و نه بر این نظریه که باید از ترامپ دعوت کرد که با اعمال تحریم‌ها و اتخاذ سیاست تغییر رژیم، دمکراسی برای کشور ما صادر کند.

ما تهدیدات دولت ترامپ، اعمال تحریم‌های فلج‌کننده اقتصادی و خطر رویارویی نظامی بین تهران و واشنگتن را جدی تلقی کرده و سیاست‌های جنگ‌افروانه ترامپ را محکوم می‌کنیم و به سران جمهوری اسلامی هشدار می‌دهیم که با اقدامات ماجراجویانه و نابخردانه، کشور ما را به ورطه تحریم‌های گسترده و برخورد نظامی نکشانند. ما خواستار آنیم که جمهوری اسلامی سیاست دشمن‌تراشی و دشمنی با برخی کشورهای خاورمیانه، سیاست ضدآمریکائی و ضداسرائیلی و سیاست توسعه‌طلبی در منطقه بر پایه شیعیگری را کنار بگذارد و سیاست تنش‌زدائی را اتخاذ کند.

چرخش سیاست واشنگتن نسبت به جمهوری اسلامی بهر روز خلیق



یادداشت سیاسی کارآنان

سیاست واشنگتن نسبت به جمهوری اسلامی در حال چرخش از سیاست تعامل و مذاکره دولت اوباما به سیاست تشدید تحریم‌ها، برگرداندن رژیم ایران به مرزهای کشور و تغییر رژیم است. سنای آمریکا، روز پنجشنبه ۲۵ خردادماه، با ۹۸ رای موافق و تنها ۲ رای مخالف تحریم‌های جدید علیه جمهوری اسلامی موسوم به طرح «مقابله با اقدامات بی‌ثبات‌کننده ایران» را تصویب کرد. سناتورهای امریکائی دلیل تصویب تحریم‌های جدید را «توسعه موشک‌های بالیستیک ایران، حمایت از تروریسم و گروه‌های شبه‌نظامی و نقض حقوق بشر در کشور» اعلام کرده‌اند.

سیاست مورد نظر تیلرسون، جنگ طلبانه و فاجعه بار است و خطر رویارویی نظامی بین تهران و واشنگتن را افزایش می‌دهد. سیاست‌های جنگ افروزانه به زیان روندهای دموکراتیک در منطقه و کشورمان است.

رکس تیلرسون وزیر امور خارجه آمریکا رژیم ایران را عامل «بی‌ثباتی» در منطقه تلقی کرده و گفته است: «سیاست ما در مورد ایران پس زدن این هژمونی است. مهار توان ایران برای ساخت تسلیحات هسته‌ای و پشتیبانی از عناصری در داخل ایران است که به گذار مسالمت‌آمیز این حکومت منجر شود». او تاکید نموده که وزارت خارجه در حال بررسی پیامدهای دیپلماتیک و بین‌المللی قرار دادن کلیت سپاه پاسداران در فهرست گروه‌های تروریستی است. ترامپ نفوذ رژیم ایران در منطقه را همچون یک تهدید و خطر جهانی در کنار داعش و القاعده تصویر می‌کند.

گرچه تیلرسون گفته است که «سیاست خارجی آمریکا در مورد ایران در حال شکل‌گیری است و هنوز به رییس‌جمهوری ارائه نشده است»، ولی سخنان او، تصویب تحریم‌های جدید توسط سنای آمریکا، مواضع تا کنونی ترامپ و حضور عناصر ضدجمهوری

اسلامی در کابینه او، نشان می‌دهد که سیاست واشنگتن نسبت به رژیم ایران در راستای همان سیاستی که گفته شد، تدوین خواهد شد.

هم‌زمان با تصویب تحریم‌ها، رضا پهلوی که بعد از پیروزی دونالد ترامپ ضمن تبریک، از او خواسته بود که به مردم ایران کمک کند تا این رژیم را تغییر دهند، در مجلس سنا حضور یافت و با چند سناتور از جمله جان مک‌کین به گفتگو نشست و همان خواسته را تکرار کرد. جان مک‌کین مدتی قبل هم در یکی از مراکز سازمان مجاهدین در آلبانی با مریم رجوی ملاقات کرده بود. سازمان مجاهدین خلق ایران که جای پائی در میان نیروهای تندرو آمریکا و عناصری از کابینه ترامپ دارد، به سیاست فشار به دولت ترامپ برای اتخاذ سیاست تشدید تحریم و تغییر رژیم روی آورده است. از سوی دیگر چند ماه قبل بیست و سه تن از مقام‌های ارشد پیشین امریکائی در نامه‌ای به دونالد ترامپ، خواستار همکاری او با «شورای ملی مقاومت ایران» شدند.

به نظر می‌رسد که با تدوین سیاست خارجی واشنگتن نسبت به جمهوری اسلامی و تأیید آن توسط ترامپ، سیاست مورد نظر تیلرسون به سیاست رسمی واشنگتن تبدیل خواهد شد. پیشبرد این سیاست، لزوماً به معنی حمله نظامی به ایران در چشم‌انداز نزدیک نیست. ولی می‌تواند مولفه‌های مختلفی را شامل شود.

اقدامات ماجراجویانه و نابخردانه جریان حاکم در ایران و سیاست‌های منطقه‌ای آن، دشمن‌تراشی و دشمنی با برخی کشورهای خاورمیانه و سیاست ضد امریکائی و ضد اسرائیلی کشور ما را به ورطه تحریم‌های گسترده و برخوردهای نظامی می‌کشاند

از جمله درگیری نظامی در مناطق تحت نفوذ جمهوری اسلامی مثل سوریه، ایجاد تنش در مرزهای ایران و کمک به برخی نیروهای اپوزیسیون.

برخی نیروهای اپوزیسیون از روی کار آمدن دولت ترامپ و چرخش سیاست واشنگتن

نسبت به رژیم ایران خوشحالند، با آن همراهی نشان می‌دهند و آماده‌اند سهمی در پیشبرد آن سیاست برعهده گیرند. در حالی که سیاست دولت ترامپ نه صلح‌طلبانه است و نه تأمین حقوق بشر و استقرار دموکراسی در کشور را پی می‌گیرد. این دسته از نیروهای اپوزیسیون باید بدانند که تغییر رژیم ایران به صورت مسالمت‌آمیز با دخالت دولت‌های خارجی، توهمی بیش نیست. تغییر رژیم با دخالت خارجی می‌تواند به فاجعه بیانجامد. در این فاجعه آن‌ها سهم خواهند بود.

برخی نیروهای اپوزیسیون از روی کار آمدن دولت ترامپ و چرخش سیاست واشنگتن نسبت به رژیم ایران خوشحالند، با آن همراهی نشان می‌دهند و آماده‌اند سهمی در پیشبرد آن سیاست برعهده گیرند

آن‌ها باید بدانند که دموکراسی امر صدارتی نیست، بلکه روندی در اساس درون‌زا است. جایگزینی جمهوری اسلامی با حکومت دموکراتیک و سکولار، کار مردم ایران است و با اتکاء به نیروها و نهادهای دموکراتیک می‌تواند تحقق یابد. آلترناتیو ساخته دولت‌های خارجی و یا اپوزیسیون متکی بر دولت‌های خارجی برای کشور ما، استبداد دیگری را جایگزین استبداد کنونی خواهد کرد.

سیاست مورد نظر تیلرسون، سیاست جنگ‌طلبانه و فاجعه‌بار است و خطر رویارویی نظامی بین تهران و واشنگتن را افزایش می‌دهد. سیاست‌های جنگ‌افروزانه به زیان روندهای دموکراتیک در منطقه و کشورمان است. در عین حال اقدامات ماجراجویانه و نابخردانه جریان حاکم در ایران و سیاست‌های منطقه‌ای آن، دشمن‌تراشی و دشمنی با برخی کشورهای خاورمیانه و سیاست ضد امریکائی و ضد اسرائیلی کشور ما را به ورطه تحریم‌های گسترده و برخوردهای نظامی می‌کشاند. در حالی که منافع کشور ما در صلح و امنیت، پایان دادن به خصومت با آمریکا و اسرائیل، برقراری مناسبات دوستانه با کشورهای منطقه و پیشبرد سیاست صلح و تنش زدائی است.

کارنامه سیاه قوه قضائیه و ادعای مبارزه با فساد!



صادق کار

یادداشت سیاسی کارآنلاین

محسنی اژه‌ای سخنگوی قوه قضائیه طی یک مصاحبه مطبوعاتی که به بهانه هفته قوه قضائیه انجام داده است، علاوه بر ارائه گزارشی از عملکرد این قوه در سال گذشته و برنامه‌های مسئولین این قوه در هفته قوه قضائیه، خبر بازداشت و محکومیت یکی از قضات متهم به فساد کهریزک را هم تأیید کرد. قاضی مذکور که اژه‌ای از بردن نامش خودداری نمود، علی‌اکبر حیدری‌فرد، یکی از هم‌دستان مرتضوی است که حداقل در گذشته شدن چهار تن از معترضین دستگیر شده جنبش ۸۸ دست داشته است.

اژه‌ای در این مصاحبه اما از تکلیف و سرنوشت کسانی که توسط قاضی فاسد و جنایت‌کار و بی‌صلاحیت به ناحق محاکمه و مجازات شده‌اند، هیچ نگفت

به گفته اژه‌ای دو پرونده در دستگاه قضایی برای او تشکیل شده است، که به خاطر یکی از آن‌ها به ۱۵ سال زندان محکوم شده، اما کار رسیدگی به پرونده دیگرش هنوز به پایان نرسیده است. اژه‌ای اما اطلاعاتی از جزئیات جرائمی که قاضی مذکور به خاطرشان محاکمه و محکوم شده و نیز محتوی پرونده دوم وی نداده است.

اژه‌ای در این مصاحبه مطبوعاتی که نسخه‌ای از آن در ۳۰ خرداد توسط خیرگزاری "ایلنا" منتشر شد، همچنین خبر از بازداشت ۵۰ قاضی، کارمند، وکیل و کارشناس متخلف، و ۱۸۵ نفر از دلالت و کارچاق‌کن‌های به قول ایشان "منتسب" به قوه قضائیه که، "چهره قوه قضائیه را خراب می‌کردند"، داده است.

این اولین بار نیست که خبر فساد و تبهکاری یکی از نا قاضیان ویژه و فاسد کهریزک که هنوز به درستی معلوم نیست چه تعداد از فرزندان آزاده و حق‌طلب این مرزوبوم اسیر در چنگال استبداد را به دستور مقامات قضایی کشته و زندانی نموده، از پرده بیرون می‌افتد و محکوم به زندان می‌شود. پیش‌ازاین سعید مرتضوی یکی دیگر از نا قاضیان جنایت‌کار و دزد قوه قضائیه

که در مقام قاضی و دادستان و رئیس علی‌اکبر حیدری‌فرد، قلع‌وقمع روزنامه‌ها و روزنامه نگاران و شکنجه و مرگ و حبس عده ای از مبارزان اسیر در زندان‌ها و کهریزک را به عهده داشت، پس از انجام این جنایات در یک دادگاه نمایشی در حالی که از این راه میلیاردها ثروت اندوخته بود، تنها به پرداخت ۳۰۰ هزار تومان جریمه نقدی محکوم شد!

وجود این تعداد «قاضی و کارمند و کارچاق‌کن» در دستگاه قضائی، با توجه به این که اسناد فساد مالی خود لاریجانی، رئیس این قوه نیز منتشر شده است، به هیچ روی موجب تعجب کسی نمی‌شود. اصولاً انتظار هم نمی‌توان داشت که در یک نظام استبدادی و سرکوبگر، نهادهای آن نظام از فساد بری بمانند و افراد فاسد در نهادی که رئیس آن خود آلوده به فساد است رخنه نکنند؛ و نهاد مذکور بتواند به درستی وظایف قانونا تعیین شده را به انجام برساند. پرونده قوه قضائیه در جمهوری اسلامی یک پرونده سیاه، مملو از جنایت و سرکوب، بی‌عدالتی و انواع ستم و تبعیض‌ها است. وجود فساد گذشته از این که تاکنون چه کسی از طرف ولی فقیه بر رأس قوه قضائیه گمارده شده، همواره وجود داشته و تا زمانی که بساط استبداد و خودکامگی و ستمگری برچیده نگردد، در کارکرد دستگاه قضایی هم که تنها روی کاغذ "مستقل" است، تغییری رخ نخواهد داد.

خبر بازداشت و محاکمه متخلفین، حتی اگر درست هم باشد، و جنبه نمایشی برای فریب افکار عمومی نداشته باشد، به احتمال قریب به یقین باید انگیزه‌های دیگری به جز مبارزه با فساد، پشت آن نهفته باشد

رجوع به عملکرد سال گذشته قوه قضائیه هم گویای این امر است که عملکرد سرکوبگرانه سال ۹۵ قوه قضائی به مراتب بدتر از سال ۹۴ بوده است و نظر به صحبت‌ها و خط و نشان‌هایی که سخنگوی قوه قضائیه در همین مصاحبه برای مردم کشید، این کارنامه می‌تواند در پایان سال ۹۶، حتی سیاه‌تر از سال ۹۵ باشد؛ و فرمان "آتش به اختیار" رهبر نیز دست قوه قضائیه برای سرکوب مخالفان و منتقدین را بازتر خواهد کرد.

اژه‌ای در این مصاحبه اما از تکلیف و سرنوشت کسانی که توسط قاضی فاسد و

جنایت‌کار و بی‌صلاحیت به ناحق محاکمه و مجازات شده‌اند، هیچ نگفت. از این رو، خبر بازداشت و محاکمه متخلفین، حتی اگر درست هم باشد، و جنبه نمایشی برای فریب افکار عمومی نداشته باشد، به احتمال قریب به یقین باید انگیزه‌های دیگری به جز مبارزه با فساد، پشت آن نهفته باشد. هم از این‌روست که مردم این ادعاها را نه جدی می‌گیرند و نه وقتی به آن می‌نهند. و به جای آن تلاش می‌کنند خودشان به هر وسیله ممکن با رویکردهای سرکوبگرانه دستگاه قضایی و ضد مردمی حکومت مقابله کنند.

اولین بار نیست که خبر فساد و تبهکاری یکی از نا قاضیان ویژه و فاسد کهریزک که هنوز به درستی معلوم نیست چه تعداد از فرزندان آزاده و حق‌طلب این مرزوبوم اسیر در چنگال استبداد را به دستور مقامات قضایی کشته و زندانی نموده، از پرده بیرون می‌افتد و محکوم به زندان می‌شود

اعتصاب غذاها و تجمع‌هایی که در درون و بیرون زندان‌ها و تلاش‌های مشابه و متعدد دیگری که از طرف نهادهای حقوق بشری، روزنامه نگاران، هنرمندان، خانواده جان‌باختگان و زندانیان، کارگران و معلمان، اقلیت‌های دینی و ملی-قومی و وکلای متعهد صورت گرفته و می‌گیرد، نمونه‌هایی از رویکرد مبارزاتی جامعه نسبت به قوه قضائیه و سایر نهادهای سرکوبگر است که سرانجام به ثمر خواهد نشست و بروز آن، خواب سردمداران فاسد قوه قضائیه ففاهتی را پریشان می‌کند.

بولتن کارگری شماره ۱۹۱

تحلیل هفته: دغدغه کارگران وزیر نیست، تغییر رویکرد های ضد کارگری است

- از تجربه دیگران: جنبش اتحادیه های صنفی در بنگلادش (بخش سوم)

- دیگر کشورها: طبقه کارگر اسپانیا در همبستگی با پناهجویان

- از جهان کار: جهان بدون کار (بخش هفتم)

- یادداشت منتخب: رویکرد ارزان سازی نیروی کار

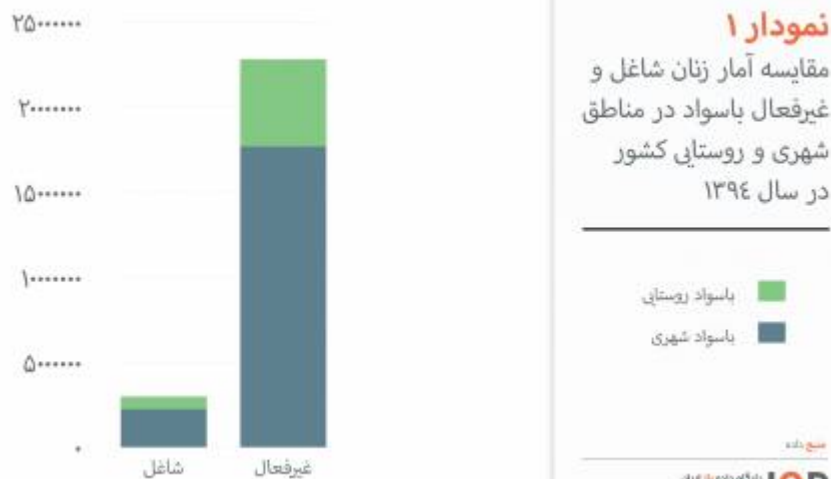
- گفت و گو: ۳۰ خرداد، سال روز اعدام کارگردان تئاتر کارگری "عباس آقا کارگر ایران ناسیونال"

زنگ هشدار: ۸/۱۷ میلیون زن باسواد از نظر اقتصادی غیرفعال‌اند!

«باید جمعیت ۵۰ درصدی زنان را مورد توجه قرار دهیم. حتی باید امروز در برخی مشاغل مدیریتی، سهمی برای زنان قائل شویم. با یک عقب ماندگی تاریخی مزمن در این زمینه مواجه ایم.» این بخشی از شعارهای انتخاباتی سال ۹۲ حسن روحانی است که در سال ۹۶ هم با لحن دیگری تکرار شده که نشان دهنده توجه دولت او به موضوع اشتغال زنان است. در مقابل این دیدگاه اما آیت الله خامنه ای، رهبر جمهوری اسلامی قرار دارد که می گوید اولویت اول سلامت خانواده است نه اشتغال زنان. اما فارغ از این مناقشات سیاسی، پرسش مهم تر این است که اساساً وضعیت اشتغال زنان و یا پتانسیل زنان برای حضور در بازار کار چگونه است؟ و آیا اساساً در دولت تمایل جدی برای اجرایی کردن شعار و سیاست های دولت وجود دارد؟

برای پاسخ به این سوال ها می توان یک روش ساده را انتخاب کرد: مطالعه بیکاری و اشتغال زنان در ایران به تفکیک شهر و روستا و همچنین به تفکیک استان های کشور. این مطالعه کمک می کند تصویر بهتری از شرایط بازار کار زنان در ایران داشته باشیم. طبعاً اگر موقعیت زنان باسواد در این مطالعه در نظر گرفته شود، تصویر روشن تر می شود.

قبل از تلاش برای توصیف این تصویر، باید بدانیم که در گزارش های مرکز آمار ایران، افراد بالای ده سال را «جمعیت در سن کار» در نظر می گیرند و جمعیت فعال و غیرفعال بر این اساس، محاسبه و اعلام می شود.



در نمودار ۱ جمعیت «زنان شاغل باسواد» و جمعیت «زنان باسواد» که از نظر اقتصادی، غیرفعال هستند، براساس اطلاعات گزارش مرکز آمار ایران از «نتایج آمارگیری نیروی کار» سال ۱۳۹۴ نشان داده شده است. در سال ۱۳۹۴ بیشتر از ۲۸ میلیون و ۱۱۶ هزار زن در کشور از نظر اقتصادی، غیرفعال بوده اند که از این تعداد بیش از ۲۲ میلیون و ۸۰۰ هزار نفر باسواد هستند. ۱۷ میلیون و ۶۷۸ هزار نفر از این زنان باسواد و غیرفعال، در شهرها زندگی می کنند و ۵ میلیون و ۱۲۴ هزار نفر ساکن روستاها هستند.

در سال تحصیلی ۱۳۹۳-۱۳۹۴ تعداد دانشجویان دختر حدود ۲ میلیون و ۲۰۰ هزار نفر، تعداد دانش آموزان دختر در مقطع راهنمایی، حدود یک میلیون نفر و تعداد دانش آموزان دختر در مقطع متوسطه عمومی حدود یک میلیون و ۵۰۰ هزار نفر بوده. و این یعنی در مجموع حدود ۵ میلیون از آمار زنان باسواد همچنان در حال تحصیل هستند.

براساس داده های نمایش داده شده در همین نمودار، نسبت مشابهی نیز برای اشتغال زنان وجود دارد؛ به طوری که از ۳ میلیون ۴۶۰ هزار زن شاغل کشور بیش از ۲ میلیون و ۹۷۵ هزار نفر باسواد هستند که ۲ میلیون و ۲۲۹ هزار نفر از آنها در شهرها و ۷۴۶ هزار نفر نیز در روستاها زندگی می کنند.

بنابراین تعداد زنانی که در سن کار قرار دارند ولی غیرفعالند حدود ۸ برابر بیشتر از تعداد زنان شاغل است. همچنین اگر این مقایسه تنها در بین زنان باسواد صورت گیرد، مشخص می شود که زنان باسواد غیرفعال ۷/۶ برابر زنان باسواد شاغل هستند. این نسبت در بین زنان شهرنشین ۸ و در بین زنان روستایی ۶/۸ است.

سهم بخش های اقتصادی در اشتغال زنان به تفکیک زنان

براساس اطلاعات مرکز آمار ایران (نمودار شماره ۲)، زنان شاغل بیشتر در بخش خدمات مشغول به کارند. بعد از آن صنعت قرار دارد و کمترین سهم آنها در بخش کشاورزی است. سهم بخش خدمات در اشتغال زنان ۴۸٫۶ درصد و سهم بخش کشاورزی و صنعت به ترتیب ۲۶٫۱ و ۲۵٫۳ درصد است.



زنگ هشدار ...

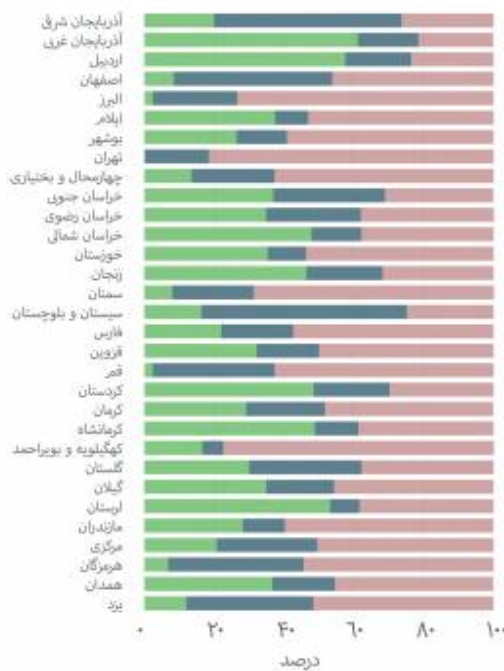
ادامه از صفحه ۵

در بررسی دقیق تر، می‌بینیم در تعداد قابل‌توجهی از استان‌های کشور سهم اشتغال از بخش‌های اقتصادی تغییر می‌کند، پس نمی‌توان نتیجه گرفت که این نسبت از اشتغال به تفکیک سه بخش اقتصادی در سراسر ایران و در تمام استان‌ها به شکل یکسان وجود دارد. همان‌طور که نمودار شماره ۳ می‌گوید، در ۱۴ استان سهم خدمات در اشتغال زنان بیشتر از متوسط آن در سطح کشور (۴۸٫۶ درصد) است. در ۸ استان این سهم بیشتر از ۶۰ درصد است و در تهران که بیشترین شاغل زن در کشور را دارد، حدود ۸۰ درصد زنان شاغل، در بخش خدمات کار می‌کنند که با متوسط کشوری فاصله قابل‌توجهی دارد.

همچنین سهم خدمات از اشتغال زنان دارای رابطه یک به یک با تراکم جمعیت شهری نیست. به طوری‌که استان‌های تهران و البرز که بیشترین تراکم جمعیت شهری را دارند در صدر این نمودار هستند اما استانی مانند خراسان رضوی اساساً در بین ۱۴ استان اول نیست و استان اصفهان با فاصله در رتبه ۱۳ قرار دارد.

همچنین در ۱۶ استان سهم بخش صنعت در اشتغال زنان بیشتر از متوسط آن در سطح کشور اعلام شده است؛ به طوری‌که در ۸ استان این سهم بیشتر از ۳۰ درصد بوده است.

در ۱۷ استان نیز سهم بخش کشاورزی در اشتغال زنان بیشتر از متوسط آن در سطح کشور است. در ۱۱ استان سهم کشاورزی در اشتغال زنان بالای ۲۵ است (در خراسان رضوی ۳۴٫۹ درصد است که رقم گرد شده). به عبارت دیگر آمار کشوری نشان می‌دهد صنعت کمترین سهم را در فرصت‌های شغلی زنان دارد. در ۱۷ استان کشور (بیشتر از نصف استان‌ها) هم شرایط به گونه‌ای است که سهم کشاورزی افزایش قابل‌توجهی دارد. در ۸ استان خراسان شمالی، آذربایجان غربی، کرمانشاه، اردبیل، زنجان، خراسان جنوبی، کردستان و آذربایجان شرقی بخش کشاورزی بالاترین سهم را از اشتغال زنان داشته است. این موضوع نشان می‌دهد، سهم اشتغال روستایی در تعداد زیادی از استان‌ها بالاست و مطالعه استانی، تصویر متفاوتی از بررسی آمار سراسری ارائه می‌دهد.

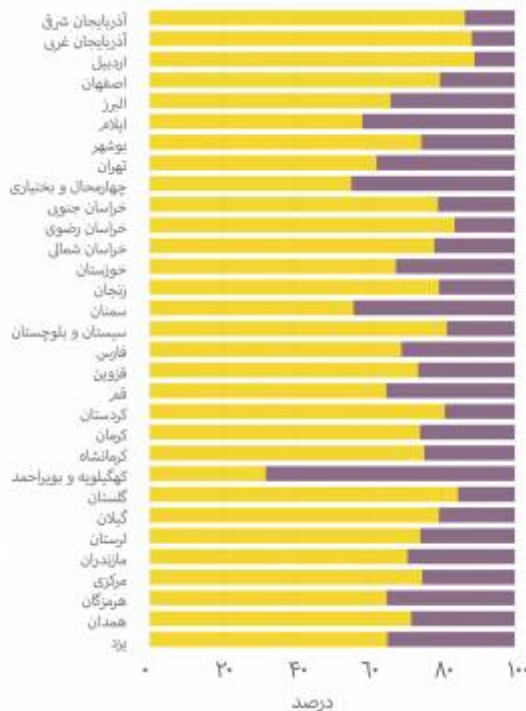


نمودار ۳

سهم بخش‌های اقتصادی از اشتغال زنان به تفکیک استان در سال ۱۳۹۴

کشوری
صنعت
خدمات

منبع: آمار سرشماری و آماری



نمودار ۴

سهم بخش خصوصی و عمومی از اشتغال زنان به تفکیک استان در سال ۱۳۹۴

خصوصی
عمومی

منبع: آمار سرشماری و آماری

منبع: آمار سرشماری و آماری

دغدغه کارگران وزیر نیست، تغییر رویکرد های ضد کارگری است!

صادق کار

با نزدیک شدن پایان دوره دولت یازدهم، گمان زنی در مورد وزرای آینده هم شروع شده و همزمان با آن تلاش جناح‌های مختلف حکومتی برای وارد کردن اشخاص مورد نظرشان به داخل کابینه به شیوه‌های مختلف در جریان است.

در این میان افراد سرسپرده به علی ربیعی وزیر، تعاون، رفاه و کار در تشکلهای کارگری وابسته به قدرت نیز که در هنگام تشکیل کابینه کنونی برای به وزارت رساندن رئیسشان از هیچ کوششی فروگذار نمودند، این بار هم به شدت در تلاش هستند تا به پاس حمایت‌هایی که از روحانی در دوره گذشته و در انتخابات اخیر کردند، سهم خودشان از کابینه را با ابقا ربیعی دریافت کنند.

افراد مذکور که در سرسپردگی‌شان به ربیعی شک و شبه‌ای برای کسی باقی نگذاشته‌اند و به همین خاطر موقعیت‌های کلیدی در تشکلهای حکومتی را سال‌هاست به عهده دارند، این روزها دوباره یکی پس از دیگری به بهانه مصاحبه و غیره در مورد مسائل به اصطلاح کارگری پشت سرهم به صحنه می‌آیند و ضمن دفاع از عملکرد ضد کارگری ربیعی که برای عموم کارگران اظهور من‌الشمس است دفاع می‌کنند و خواهان ابقا وی در مسند وزیر کار می‌شوند.

دفاع از عملکرد ربیعی توسط این افراد در حالی صورت می‌گیرد، که در طی چهار سال صدارت این وزیر امنیتی که ۲۸ تجربه سرکوب تشکلهای جنبش کارگری را در کارنامه اش دارد، و بسیاری از دست آوردهای مبارزاتی و تاریخی جنبش کارگری را آماج تعرض قرار داده و کوشیده است با ترفندهای مختلف قوانین کار و تأمین اجتماعی را از میان بردارد و کارگران را در مقابل سرمایه‌داران و کارفرمایان

بعثی خلع سلاح کند و ضمناً مقاومت‌هایی را که بر سر راه سیاست‌های اقتصادی نولیبرالیستی دولت قرار دارد، از میان بردارد. ارسال لایحه ضد کارگری "اصلاح قانون کار"، طرح کارورزی، منجمد کردن دستمزدها چند مرتبه زیرخط فقر، مستثنا کردن کارگران از شمول قانون کار در مناطق آزاد تجاری، افزایش ۲۰ درصدی قراردادهای موقت کار، از میان برداشتن بین‌ازپیش امنیت شغلی کارگران، سرکوب سندیکاهای و تشکلهای مستقل کارگری، گران کردن خدمات بیمه‌ای، مانع‌تراشی بر سر بیمه شدن کارگران و بویژه کارگران ساختمانی، سخت کردن استغاده از حقوق دوران بیکاری، تعلیق باقی مانده قوانین کار، بازگذاشتن دست کارفرمایان در اخراج کارگران، سراسری شدن پدیده تعویق پرداخت دستمزدها... شمه‌ای از عملکرد چهار ساله علی ربیعی اند.

افزایش کم سابقه تعرض به حق و حقوق و دست آوردهای جنبش کارگری طی چهار سال صدارت علی ربیعی ثمر دیگری به جز بدتر شدن وضعیت معیشتی و اجتماعی کارگران و فقیرتر شدنشان طی این مدت، افزایش بیکاری، ژرفش فاصله طبقاتی و تنزلشان و موقعیت اجتماعی کارگران همه و همه از نتایج عملکرد این وزیر امنیتی هستند، که با وعده‌های رنگارنگ فریبنده بر مسند وزارت نشست ولی نه تنها به هیچ‌کدام از وعده‌هایش عمل نکرد، بلکه محوریت تلاش وی، همه علیه حقوق کارگران و به کام سرمایه داران بود.

حال با این سابقه پیداست آن‌کسانی که از عملکرد ربیعی و ابقا وی در منصب وزارت حمایت می‌کنند، دغدغه شان هر چیزی می‌تواند، باشد، به غیر از دفاع از حق و حقوق کارگران.

در حقیقت نظر به سیاست‌های ضد کارگری دار و دسته موسوم به اعتدالیون و اصرار بر

ادامه این سیاست‌ها توسط آن‌ها با تغییر صرف وزیر کار تغییری در وضعیت کارگران رخ نخواهد داد، چون هر شخص که وزیر بشود، بایستی مجری سیاست‌های دولت باشد و به آن‌ها متعهد باقی بماند و به نظر هم نمی‌رسد که روحانی برای تصدی وزارت کار گزینه بهتری از ربیعی دارد و هر فرد دیگر هم اگر جای ربیعی را بگیرد بنا به ماهیت سیاست‌های دولت ناچار است با عناصر سرسپرده در تشکلهای وابسته به حکومت کنار بیاید، چرا که برای مبارزه با تشکلهای مستقل کارگری نیازمند وجود آن‌ها است. کما این که همین نیاز موجب شد تا ربیعی علاوه بر عناصر سرسپرده‌اش در خانه کارگر، از عناصر وابسته به تشکلهای جناحی که احمدی‌نژاد سرهم‌بندی کرده بود بهره بگیرد. اما در مورد تشکلهای معلمان، روزنامه نگاران و سندیکاهای کارگری واقعی رویه خلافی را پیشه کرد.

تشکلهای واقعی کارگری که برخلاف تشکلهای وابسته حکومتی دغدغه شان دفاع از حقوق سندیکایی و اجتماعی کارگران و مزدبگیران و مبارزه با سیاست‌ها و عواملی است که حقوق کارگران را آماج تعرض قرار می‌دهند، در تلاش‌اند با بهره‌گیری از نارضايتی گسترده کارگران و عموم زحمت کشان از سیاست‌های ضد کارگری دولت و سرسپردگی تشکلهای حکومتی به دولت و کارفرمایان، آن سیاست‌هایی را که سبب‌ساز فقر، بی‌عدالتی و سقوط سطح زندگی‌شان به زیرخط فقر شده و می‌شود را به چالش بکشند. لذا برای کارگران و تشکلهای کارگری واقعی این که چه کسی وزیر کار بشود و نشود یک امر علی‌السویه است. در هر صورت کارگران همان‌طور که تاکنون نشان داده‌اند زیر بار سیاست‌هایی که حقوقشان را آماج تعرض قرار دهند و آن‌ها را روز به روز فقیرتر و بی حقوق‌تر کنند، نخواهند رفت و با تمام توان مبارزه خود را ادامه خواهند داد.

فروپاشی لیبی ...

ادامه از صفحه ۱۲

آشوب و هرج و مرج در لیبی وضعیت بسیار ناپهنجاری برای آفریقایی‌هایی که قصد مهاجرت از آفریقا به اروپا را دارند پدید آورده است، سازمان بین‌المللی مهاجرت چندی پیش در گزارشی اعلام کرد که در ساحل شمالی لیبی که مکانی برای پناهجویانی ست که می‌خواهند خود را به اروپا برسانند، قاچاقچیان انسان، بازارهای بردگی برای فروش آدمیان ایجاد کرده‌اند و آنان را به بردگی می‌فروشند. بخشی از مهاجران، اهالی لیبی ویا افرادی هستند که در دوره ی قذافی برای کار به لیبی آمده بودند و با جنگ داخلی بیکار شده‌اند و بخشی هم از شهروندان دیگر کشور های آفریقایی اند که از لیبی به عنوان مسیر مهاجرت استفاده می‌کنند. مهاجران را افزون بر خطر بردگی، خطر غرق شدن در آبهای دریای مدیترانه هم تهدید می‌کند. بر وفق آمار، تاکنون هزاران نفر از این پناهجویان در مدیترانه غرق شده‌اند. تلاش کشورهای اروپایی که می‌کوشند با دادن تجهیزات به گاردهای ساحلی لیبی و همکاری با آنها ورود مهاجران آفریقایی به اروپا را محدود کنند و مسیر قاچاق انسان را ببندند، تاکنون چندان برایشان نتیجه بخش نبوده است.

وضعیت رقت بار و پریشان لیبی در دوران بی ثباتی و هرج و مرج پس از جنگ سرد و روند چند قطبی شدن جهان، که برای هر کشور غیر اتمی دیگری با شرایط مشابه هم ممکن است تکرار شود، هشداربست بویژه به حکومت‌های استبدادی تا بدانند که بر سر پیچ‌های تند حوادث، خطر لیبیایی شدن کشور برای آنان هم وجود دارد. میهن ما ایران هم در شمار آن کشورهایی است که عامل یادشده ی بالا، در آن، زمینه‌های واقعی دارد و همه گونه خطری کیان و آینده ی آنرا تهدید می‌کند.

سرنوشت اسفبار و بدی که بخش بزرگی از مردم لیبی و عراق و سوریه با آن مواجهند، بی تردید زیننده ی شئون اتمی نیست و بسیار ناعادلان است. بیچاره میلیون‌ها انسانی که بدون داشتن هر گونه نقشی در این رویدادهای هراس‌انگیز و ویرانگر و سودجویانه ی غیر انسانی، سر پناه و کار و خانواده و شماری نه چندان اندک، حیات شان را که تنها یکبار از سوی طبیعت به آدمی ارزانی می‌شود از دست می‌دهند.

واقعی، اما غیر معقول

فرخ نعمت‌پور



با شروع تشدید روندهای جهانی‌شدن که خود را در هیمنه و قدرت اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و نظامی غرب یافت و بعدها در بعد نظامی در جنگ عراق و افغانستان تبلور یافت و با دخالت نظامی در لیبی و سوریه تداوم یافت و خود را به اوج رساند، وارد دورانی شده‌ایم که عامل خارجی برای تغییر نظام‌های سیاسی به عامل بسیار مهمی تبدیل شده است. دور نرفته‌ایم که بگوییم که اگر قبلاً عامل داخلی عامل مهم‌تری به حساب می‌آمد و عامل بیرونی تنها تابعی از آن و به‌عنوان عامل یاری دهنده عمل می‌کرد، هم‌اکنون با تشدید روندهای جهانی‌شدن، عامل داخلی در نظر بعضی جریان‌ها جای خود را به عامل خارجی سپرده و بر اهمیت آن به‌طور بی‌سابقه‌ای افزوده شده است.

ادامه بی‌سابقه رژیم‌های دیکتاتوری، افزایش توان سرکوب آنان به یمن پیشرفت‌های صنعتی - دیجیتالی، ضعف اپوزیسیون در پیشبرد امر مبارزه و ساقط کردن این نظامات در روندهای قابل پیش‌بینی، بیش‌ازپیش توجه نیروهای برانداز و مخالف را به عنصر خارجی در روندهای مبارزه جلب نموده و عملاً بسیاری از آنان را وارد فاز دیگری از درک و بینش مبارزاتی کرده‌است. در میان این نیروها از لحاظ معرفتی تکیه بر عناصر بین‌المللی و استفاده از توان آنان به امری ویژه تبدیل شده است.

شاید تا اینجا بحث مشکلی در میان نباشد، زیرا که کار هر نیروی سیاسی شناخت شرایط نوین و تعیین استراتژی بر اساس آن‌ها است، اما مشکل از آنجا شروع می‌شود که با توجه تجربه‌های موجود کاملاً مشخص گشته است که جایگزینی عامل خارجی با عامل داخلی اگر در تئوری و یا به‌عنوان یک فاکت عینی کاملاً قابل‌تأمل است، اما در نتایج عملی خود، کشورهای تغییر یافته را به مراتب با مشکلات عدیده‌تری نسبت به قبل روبرو ساخته است. به عنوان نمونه به عراق بنگرید یا به نمونه افغانستان و لیبی. واقعیت این است که این کشورها در ورطه جنگ‌های بی‌پایان و مداخلات نیروهای ریزودرشت منطقه‌ای و بین‌المللی گرفتار آمده‌اند، مداخلات و جنگ‌هایی که پایان‌ناپذیر می‌نمایند. زیرا که پیدا کردن مخرج مشترک منافع کشورهای درگیر بسیار مشکل است و حتی گاهی ناممکن. معلوم نیست به‌عنوان مثال چگونه می‌توان میان دولت افغانستان و پاکستان عملاً مبنای مشترک جهت ایجاد یک رابطه متعادل را جست!

اما چرا با جایجایی میان عامل داخلی و خارجی و در صدر قرار گرفتن عامل خارجی، نمی‌توان عملاً به اهداف خود در جهت ایجاد یک جامعه دموکراتیک و به‌دوراز هرچ‌ومرج و با معیارهای مدرن دست‌یافت؟ چرا عامل خارجی با ظهور خود، سریع‌تر از هر عامل دیگر به ضد شعارهای مطروحه خود تبدیل می‌شود؟

شاید بتوان دلایل را در عوامل زیر جست:

- در سیستم رقابت بین‌المللی که بنا بر ماهیت خود بر اساس پول و منفعت ایستاده است، عامل خارجی اساساً به دنبال پول و منفعت است،

- در سیستم رقابت بین‌المللی که بر پایه خود - قدرتی و دگر - ضعفی استوار است، هدف، ضعف بیشتر طرف و افزایش مستمر نیروی خود است،

- در سیستم رقابت بین‌المللی که در آن فاقد حضور نیروهای همگن و ائتلاف‌های پایدار هستیم، ضعف و یا رخت بر بستن قدرت‌های مرکزی، به معنای حضور نیروهای متعدد و بی‌شماری‌اند که فاقد توانایی پیدا کردن راهکارهای جمعی و مشترک جهت حل بحران‌اند،

- وجود نیروی خارجی و ارتقای آن به جایگاه اول، به معنی ضعیف کردن شدید عامل داخلی یعنی همان توان مردمی است که به علت احساس تعلق به میهن از ظرفیت بسیار بهتری جهت بازسازی کشور بهره‌مند است،

- تقویت عامل خارجی، به شیوه خودبه‌خودی به معنای به حاشیه راندن عامل داخلی است (نیروهای اپوزیسیون و جایگزین). این نیروها به علت اینکه عامل اصلی در تحولات نبوده‌اند تا روندهای قابل پیش‌بینی به عنوان عامل فرعی و ثانوی عمل خواهند کرد که این در عمل به معنای عدم استقلال در همه عرصه‌ها خواهد بود، بویژه در بعد اقتصادی،

- تقویت عامل خارجی به معنای ایجاد نیروهایی در کشور خواهد بود که هرکدام به جهتی نزدیک است و علیه جهتی دیگر،

- عامل خارجی، به تشدید انشقاق در میان نیروهای داخلی خواهد انجامید. که این هم طبیعی است، زیرا که هر نیروی عملاً موجود به یک نیروی معین خارجی نزدیک خواهد شد.

بهباه‌ها و انگیزه‌ها ...

ادامه از صفحه ۱۴

را برای ناظرین به وجود می‌آورد که آقای ترامپ دارای برنامه استراتژیکی است. چین را به‌منزله رقیب اصلی تعیین کرده و از این‌پس، بر همین مبنی حرکت خواهد کرد. این‌چنین نشد. حالا او خود را (و آمریکا را) آن‌چنان در خاورمیانه درگیر کرده که فرصت رسیدگی به سایر امور را از او می‌گیرد. مسائلی که پس از سفر ترامپ به خاورمیانه سربلند کرده‌اند مسائل دست‌وپا گیری هستند و کنار گذاشتن نیمه‌تمام آن‌ها هم مشکلات خودش را به همراه دارد.

در چارچوب خاورمیانه احتمال آتش‌افروزی عربستان افزایش یافته است. توجه کنیم که عربستان سعودی سیصد و چهل میلیارد دلار اسلحه تازه از آمریکا خریده است. نگاه کنید به سیاست عربستان در مورد کشور عرب سنی قطر و نگاه کنید که چگونه برخوردی بی‌رحمانه و بی‌اساس با آن‌ها داشته است. باید انتظار داشته باشیم که برنامه‌ها و ماجراجوئی‌های بیشتر و خطرناک‌تری برای ایران داشته باشند.

خطر جنگ، با تمام پیامدهای دهشتناک آن، تمامی خاورمیانه را تهدید می‌کند. جنگی که یقیناً به کشتار مردم بی‌گناه می‌انجامد و بازهم یقیناً به تقویت افراطی‌گری کور می‌انجامد. ترامپ یا همکاران بعدی او به خاورمیانه نیرو خواهند فرستاد که با آن تروریسم افراطی‌گر مبارزه کنند و سر ما هم منت خواهند گذاشت که بلیه افراطی‌گری مربوط به این سرزمین‌ها است. باید بیش از گذشته با "جنگ" و جنگ‌افروزی، از هر قماش که است، چه ایرانی و عرب و اسرائیلی و چه آمریکایی، بجنگیم و از وقوع فجایع بیشتر جلوگیری کنیم.

کارگران معدن طلا آق دره، دیروز شلاق، امروز سرکوب ددمنشانه صادق کار



خرداد ماه نیروی انتظامی با یورش ددمنشانه به تجمع ۲۰ روزه کارگرانی که به همراه خانواده هایشان برای بازگشت به کار در محل معدن طلای آق دره تجمع مسالمت آمیز کرده بودند، یورش برد و تجمع متقاضیان کار را با ضرب

و شتم برهم زد. در جریان یورش ماموران انتظامی به این تجمع مسالمت آمیز تعدادی از بیکاران و اعضای خانواده هایشان که از روستاهای پیرامون معدن هستند، مورد ضرب و شتم قرار گرفتند و عده‌ای نیز مصدوم شدند. شرکت کنندگان در این تجمع ۲۰ روزه نسبت به استخدام افراد غیر بومی و عدم استخدام اهالی بومی که خیلی هایشان به صورت فصلی و قراردادی در سال های گذشته در معدن اشتغال داشتند،

ولی امسال کارفرما از استخدام مجدد شان خودداری کرده بودند، اعتراض داشتند. علت عدم استخدام کارگران محلی توسط کارفرما آن طور که گفته شده، اعتراض های صنفی کارگران معدن در سال گذشته است و کارفرما به انگیزه تنبیه کارگران بومی از استخدام دوباره آن ها که تجربه کاری بیشتری هم دارند، سرباز زد. در این میان آژانس خبری موکریان که با یکی از اهالی محل در مورد علت تجمع شان پرس و جو کرد است، از قول وی نوشته: "این معدن در مراتع روستاهای ما واقع شده، بیشتر کارگران شاغل در این معدن غیر بومی هستند. فقط چند تن از اهالی روستاهای ما در این معدن کار می‌کنند، آن هم با قراردادهای فصلی. ما به نشانه اعتراض به بیکاری شدید، از بین رفتن مراتع مان و قراردادهای فصلی، دست به تحصن زدیم. اعتراض ما مسالمت‌آمیز و خواسته‌هایمان برحق است." برخورد شدید نیروهای انتظامی با معترضان جویای کار به حدی شدید بوده که حتی موجب اعتراض نماینده مهاباد در مجلس و نوشتن نامه به روحانی شده است. جلال محمود زاده، نماینده مجلس شورای اسلامی در این نامه خطاب به روحانی نوشته است "نیروی انتظامی مردم «بی‌پناه» روستای آق دره را که برای به‌کارگیری جوانان بیکار خود تحصنی مسالمت‌آمیز انجام داده بودند را مورد ضرب و شتم قرار داده و باعث مجروح شدن جمعی از اهالی، زنان و کودکان آق دره تکاب شده است"

در سال ۹۳ در پی اخراج ۳۵۰ کارگر معدن طلای آق دره توسط شرکت "پویا زرکان" که پیمانکار معدن است، کارگران معدن در اعتراض به اخراج این عده تجمع کردند. در اثر درگیری که بین کارگران و حراست پیش آمد، ۱۷ کارگر محاکمه و نا عادلانه به نا حق محکوم به شلاق و جزای نقدی شدند.

انتشار خبر شلاق زدن کارگران با واکنش و اعتراض های گسترده افکار عمومی روبرو شد. در اثر این اعتراض ها مسئولان وزارت کار مجبور به کنار نهادن مدیر کل اداره کار آذربایجان غربی گردیدند. با این حال کارفرما پس از فروکش کردن اعتراض ها به جای دل جویی از کارگران شروع به تصفیه و اخراج کارگران کرد و کشاکش میان کارگران و پیمانکار تا کنون ادامه پیدا نموده و به پشت گرمی مسئولان و مقام های قضایی، کارفرما از استخدام مجدد کارگران محلی طفره می رود و شکایت کارگران هم به اداره کار و سایر نهادهای دولتی و قضایی راه به جایی نبرده است.

با این اوصاف اما به دلیل نبود کار در منطقه و شمار بالای بیکاران، به نظر نمی رسد که سرکوب اخیر جویندگان کار مانع ادامه اعتراض های آتی و حادث شدن آن ها شوند. کارفرمای معدن و مقامات محلی می کوشند علاوه بر استفاده از زور و خشونت، با انداختن اختلاف میان کارگران بومی و غیر بومی آن ها را در به مقابله با هم سوق دهند و با این سوء استفاده دستمزدها را پایین نگه دارند، و سایر حق و حقوق قانونی کارگران را لگد مال کنند. با این حال این وضعیت برای مدتی طولانی قابل دوام نیست. بیکاران به خاطر نداشتن درآمد و محرومیت از حقوق دوران بیکاری به شدت تحت فشار معیشتی قرار دارند و اگر چاره‌ای برای رفع و کاستن از این فشار طاقت فرسا اندیشیده نشود، همین فشار موجب طغیان ناگریز بیکاران در آینده نزدیک خواهد شد. اعتراض کارگران بومی، اعتراضی به حق و داشتن کار شایسته و مطمئن در مقابل تصاحب طلایی زادبوم شان، از طرف کارفرما و دولت، این انتظار را به همراه دارد که حداقل مسئولان دولتی به جای اعزام نیروهای سرکوب گر به مصاف کارگران و حمایت یک طرفه از کارفرما، بایستی این رویه زشت و ناپسند را کنار نهند و کارفرما را مکلف به رعایت حقوق کارگران و مردم بومی کنند و هم چنین به فکر ایجاد اشتغال برای بیکاران باشند. مادامی که دولت نتواند، برای بیکاران کار ایجاد کند، وظیفه تامین معیشت آنان، از طریق پرداخت مستمری دوران بیکاری و تامین زندگی جزء وظایف دولت است. در این میان ایجاد تشکل های مستقل بیکاران در شهرها و روستاها، و ارتباط با تشکل های مستقل کارگری، همراه با انعکاس مبارزه در رسانه ها و فضای مجازی، می تواند، امکانی را برای شما بوجود آورد که در نهایت دولت و کارفرمایان مجبور به عقب نشینی شوند.

خاطرات سیال من و سنگ نوشته کوچک انوشیروان لطفی!

ابوالفضل محقق



چه موجود عجیبی است آدمی و عجیبتر از آن، حافظه او که یک نور، یک صدا، یک بو اورا تا کجا ها که همراه خود نمی برد. تنها در توان آدمی است که تکرار شود در زمان و مکانی که سالها بر آن گذشته است. سیر کند در خاطرات، در زمان ها و مکان‌هایی که هنوز جز در رویا قادر به دیدن آن نیست. تصویری از قطعه سنگی کوچک دارم. تصویر سنگی بسیار کوچک! تمام این روز را با این تصویر گذراندم. سنگی که یک زندانی با سوزن ماه ها و ماه ها بر آن چهار کلمه را حکاکی کرده است. «اندیشه و عشق امیدو کار». این زندانی خوداندیشه ورز بود و عاشق؛ از آن دست عاشقان که هیچگاه خود را ندید. من هرگز چشمان سیاه، شاداب و پراز محبت اورا که به دهانی پر خنده منتهی می‌شدند را فراموش نخواهم کرد.

نخستین بار که اورا دیدم تازه از تبریز به تهران آمده بودم. قرار بود در سازمان دانشجویان پیشگام کار کنم. اما تا آن زمان در حوزه‌ای قرار گرفته که ترکیب جالبی داشت؛ حوزه‌ای که هیچکدام از شرکت کنندگان در آن راضی نبودند؛ از مهدی سامع تا عباس سماکار و جز با تکی چند، الفتی با آن ها حاصل نشد. دومین جلسه در منزل انوش بود. خیابان پاستور یک خانه بزرگ که در حیاط آن چند درخت سرو بود که من را به یاد خانه پدری‌ام می‌انداخت. همراه زنی خنده رو و گشاده دست که مادر انوش بود. هرگز آن جلسه نخستین و آن صفای مادر و پسر را فراموش نخواهم کرد. «پسرم کجائی هستی؟» «زنجانیم مادر»، می‌خندد؛ «ها پس هم شهری حسام هستی؛ آیا مثل او شلوغ هم هستی؟ هیچکدامتان در شلوغی به پای انوش من نمی رسید! کجا زندگی می کنی؟ آن اطاق را می بینی خالی است تنها یک رفیق کرد شب ها می آید رفیق بهمین آل جا می خوابد تخت دیگر خالی است. مال تو هر وقت خواستی بیا و به خواب. غذا هم برای همه شما رفقای انوش روی گاز است.»

در سیمایش نگاه می‌کنم هر بار نام انوش می‌برد چشمانش می‌درخشد. زنی که بی شک عاشق است؛ انوش کنارم ایستاده و به این سوال جواب مادر گوش می‌کند و می‌خندد. «مادر قرار نبود که اسم رفیق کردمان را بگوئی!» مادر اندکی مکث می‌کند و باز می‌خندد «انوش جان بهروز که غریبه نیست.» گوئی سال‌هاست که من را می‌شناسد، و هر سه می‌خندیم. با او چنین آشنا شدم. می‌پرسد: «هم پرورنده پرویز داوودی بودی؟ عجیب پسری بود!» اشک در گوشه چشمش حلقه می‌زند. «خیلی دوستش داشتم؛ جزو کسانی است که هرگز فراموشش نمی‌کنم. آخرین بار اورا کی دیدی؟» سیمای پرویز در مقابلم جان می‌گیرد؛ صورتی سبزه با دو چشم درشت و سیاه با بینی کوچک و چانه‌ای محکم و چهار گوش، بدنی بسیار ورزیده که بر راه رفتن و دست‌دانش تأثیر می‌نهاد. چه روزهایی را با

مادران، پدران، همسران و ما چگونه این همه بی‌داد را تاب آوردیم؟ به سنگ نوشته نگاه می‌کنم. سنگ نوشته‌ای که ماه‌ها انوش با سوزن آن را کنده است.

ضربات سال شصت و دو از راه رسیده و بگری بیندهای جمهوری اسلامی آغار شده‌اند. همراه برنامه‌های درد آور تلویزیونی که در پشت آن شکنجه حیوانی را می‌توان دید. انوش به همراه چند رفیق دیگر مسئولیت خارج کردن رفقای سازمان را بر عهده گرفته است. من در خانه یک رفیق شمالی مخفی‌ام؛ هفته‌ای دو یا سه بار به آن خانه می‌آید، با دختر کوچکشان که تازه راه افتاده بازی می‌کند گاه نهار می‌خورد و می‌رود. صاحب خانه می‌گوید: «انوش برایت فراری نهاده است مقابل بیمارستان مهر.» مقابل بیمارستان شلوغ است دستی بر شانه ام می‌خورد. انوش است، با همان خنده نمکی و چشمان درخشان؛ دستم را می‌گیرد به پائین خیابان می‌برد فردا رفیقی ترا خواهد گرفت. ترتیب تمام کارها داده شده قرار است رفیق نامور را هم همراه خود ببرید. ما را که فراموش نمی‌کنی؟» به دقت به سیمای مردی که در سال‌ها قبل از انقلاب از مقاومت و قهرمانی او در زیر شکنجه شنیده بودم خیره می‌شوم. این بار اگر دستشان بیفتی با تو چه خواهند کرد؟ قلبم بی‌تاب است می‌فهمم تا چه میزان دوستش دارم.

می‌پرسم: «رفیق انوش، شما که شناخته شده هستی، چرا خارج نمی‌شوید؟» می‌گوید: «پوست من کلفت تر است، به هر حال تعدادی باید بمانند، چه فرقی می‌کند. شما آن طرف بهتر کار کنید.» مدتی بعد از خارج شدن خبر دستگیری‌اش را می‌شنوم؛ باز آن اطاق لعنتی آن تخت فلزی، چهره تهرانی در برابرم ظاهر می‌شود. این بار چه کسی جای تهرانی است؟ چه کسی شلاق می‌زند؟ می‌دانم خمینی، خون ریزتر و شقی‌تر از شاه است؛ چرا که امر حکومت اسلامی برای او بالا تر از انسان و انسانیت است. جلادان او نیز، خون ریزتر از تهرانی‌ها. خبرها ضد و نقیض‌اند؛ تا سرانجام خبر اعدام‌ها می‌رسد، و انوش در میان اعدامی‌هاست. به روزهای زندان او به لحظه اعدام او فکر می‌کنم. چگونه به پای چوبه اعدام رفت؟ در آن لحظات آخر به چه می‌اندیشید؟ آن دهان پر خنده با کدامین گلوله به خون کشیده شد؟ آخرین فریاد او چه بود؟ اما می‌دانم آن‌گونه رفت که زندگی کرد!

«روز نخست اگر تو رنگ از شفق گرفتی از خون توست رنگین اکنون شفق عزیزا»
حسین منزوی

به تصویر سنگ نوشته کوچک می‌نگرم؛ یاد روزهای سخت زندان و مردی که در میانه درد، شکنجه و چهار دیواری محصورزندان با سوزنی کوچک مخفیانه ریزه ریزه این چهار کلام جادویی را بر سنگ نقش می‌زند: «اندیشه و عشق امید و کار» و خود تا واپسین لحظه زندگی چنین بود. به یاد زوربا و آن سنگ سبزش می‌افتم که در گرما گرم جنگ کازانتراکیس را از فرسنگ‌ها راه به دیدن آن فرا می‌خواند؛ او نرفت اما همیشه حسرت ندیدن این سنگ را بردل داشت؛ چرا که آن سنگ سبز، جام جهان نمایی بود که می‌توانستی زندگی، عشق، تلاش، امید و جاودانگی را در آن ببینی! سنگ سبزی که زوربا در دل کوه‌های صربستان با تیشه می‌کند و انوشیروان لطفی با سوزنی در زندان.

هم گذراندم. هنوز آگهی خواندن‌های عصر اورا در زندان انفرادی جمشیدیه به خاطر دارم. بریده‌های روزنامه را که در آنها قند می‌دادند و بیشتر آگهی فروش منزل بود. آن‌ها را عصر ها می‌خواند. «اطاقی در بهترین نقطه تهران با سرویس غذای مجانی نگرهبانی دائمی و آب برق مجانی به کرایه داده می‌شود؛ شرط گذراندن دوره تمشیت در کمیته مشترک.» همه می‌خندیدیم! تمامی این‌ها از مقابل چشمانم عبور می‌کنند. «آخرین بار اورا مدت‌ها بعد از آزادی از زندان دیدم یک شب روز با او بودم تازه مخفی شده بود. قرار بعدی نیامد و اورا کم کردم و مدتی بعد خبرد گیری و شهادت اورا شنیدم.» به نقطه‌ای دور دست خیره شده است: «هرگز فراموشش نکردم من معرفت او به سازمان بودم. در همان زندان خبر درگیر شدنش را شنیدم؛ تمامی شب تا صبح در خود پیچیدم خنده‌های بلندش را بیاد داری؟ آیا برای تو هم از مهدی برادر کوچکش گفته بود؟»

آشنائی ما چنین بود. درعروسی او خانه غرق در شور و شادی بود. همه بودند یک نسل، نسلی که سال‌ها برای آزادی، برای عدالت مبارزه کرده بود. زندان کشیده و شکنجه شده بود. اگر پای هر کدام را که نگاه می‌کردی، هنوز جای شلاق بود و داغ یاران رفته بر دل. یارانی که من حضور تمامی آن‌ها را در این شادی حس می‌کردم. حضوری دائمی که هنوز در لحظات شادی و غم حسشان می‌کنیم. مادر شادمانه می‌رقصید با همه سر به سر می‌گذاشت: «انوشم زندگی دوباره می‌کند. شبی که از زندان آزاد شد سراسر کوچه و میدان پاستور جمعیت بود. تمامی کوچه غرق در گل! انوش روی دوش مردم به خانه آمد. آه چه سخت روزهایی گذشت! بهروز دیدی تهرانی چطور از انوش من عذر می‌خواست؛ بمیرم برای پسرم چه کشید!» حال آن زن شادمانه در میان همه می‌گردید دهان به گوشت می‌چسباند: «بهروز جان به کسی نگوئی داخل کیک عروسی کمتر نهاده ام به یاد آزادی انوشم آزادی تمام زندانیان سیاسی.» آن شب چه کسی بود که نداند داخل کیک خانم لطفی کتری نهاده است. شادی بود و هنوز خود کامه جلااد پوشیدن را نیافته بود؛ هنوز موج‌های سیلاب بلند انقلاب فرو ننشسته و توده‌های خواهان آزادی، در میدان فریاد می‌زدند.

مادر رقیه دانشگری، آن زن زیبای بلند بالا با استکان‌های قرار گرفته بر انگشتان چه شادمانه می‌زد و می‌رقصید. چشمانی آبی که می‌شد دریا را دید و غم را نیز هم. لحظات شادی که در زندگی سیاسیون این سرزمین بسیار کم بود؛ نه! در زندگی مردمان این سرزمین نیز شادی همیشه اندک بوده است. تمامی آن چهره‌ها از مقابل چشمانم می‌گذرند و چه اندوه غریبی بر دلم می‌نشیند. مهرداد پاکزاد از پشت سرم آرام به رسم گذشته گوشم را می‌پچاند: «مثل ... کیف می‌کنی.» رضی با خنده‌ای مستانه از مقابلم می‌گذرد.

عشق می‌نوشم غرق در سرمستی هزاران خاطره‌ام. چهره‌هایی که پیش می‌آیند می‌گذرند و محو می‌شوند چشمانی که راه عبورم را می‌بندد و قلبم را به آتش می‌کشند. آه اکنون کدامتان در دل خاک سرد خاوران خفته‌اید؟ چه رفت با جان‌های عاشق شما؟

فروپاشی لیبی پدیده ای نمونه وار در دوران پس از جنگ سرد

عیسی پهلوان

و مصر موجهای این جنبش به لیبی هم رسید و بخشی از مردم لیبی که از حکومت استبدادی قذافی و فساد و سرکوب های آن به جان آمده بودند پرچم مخالفت برافراشتند. مخالفت ها با رژیم قذافی از شهر بنغازی در شرق لیبی آغاز شد و آرام آرام سراسر این کشور کم جمعیت ۶ میلیون نفری را فرا گرفت. واکنش تند دولت پلیسی لیبی به اعتراض های مردمی سبب تشدید مبارزه ی مخالفان و فراهم شدن شرایط جنگ داخلی در لیبی شد که با پشتیبانی آمریکا و انگلیس و بویژه دولت فرانسه از مخالفان همراه گشت و به دخالت مستقیم نظامی این کشورها در لیبی انجامید. نکته جالب توجه ، اینکه ، جنگ علیه حکومت قذافی بر اساس قطعنامه شماره ۱۹۷۳ شورای امنیت و با موافقت دولتهای روسیه و چین صورت پذیرفت. دولت آمریکا که در آغاز جنگ رهبری ائتلاف مداخله گران نظامی در لیبی را به عهده داشت پس از مدتی آن را به پیمان ناتو واگذار کرد. روسیه که منافع اقتصادی و استراتژیک اساسی در لیبی نداشت و گمان می برد با دیگر کشور های بزرگ در اداره جهان برسر یک سفره نشسته است با یورش نظامی آمریکا و متحدانش به لیبی موافقت کرد ، دولت چین هم به همین منوال. رژیم قذافی که هیچ متحد منطقه ای و جهانی نداشت ، در جنگ داخلی و خارجی کاملن تنها ماند و با شتاب کارش به نابودی کشید. آنچه که در مورد سوریه اتفاق نیافت.

در آوریل ۲۰۱۱ باراک اوباما و نیکولا سرکوزی و دیوید کامران سران سه کشور مداخله گر اصلی در جنگ لیبی با نشر مقاله ای مشترک در روزنامه های تایمز لندن و فیگارو اعلام کردند که برسر کار ماندن قذافی در لیبی خیانتی بزرگ خواهد بود به " ساکنان شهرهایی که شجاعانه در برابر نیروهای دولتی که بی رحمانه به آنها یورش برده اند مقاومت کرده اند" آنها بر موضع مشترکشان در تلاش برای سرنگونی حکومت قذافی و ادامه عملیات پیمان ناتو تاکید ورزیدند و نوشتند که " قذافی باید برود ". حمله های بی وقفه هوایی به لیبی و کمک های تسلیحاتی و مالی و مشاوره ای به مخالفان قذافی با گستردگی تا سرنگونی دولت قذافی و قتل او ادامه یافت. با قتل قذافی و فروپاشی حکومت لیبی ، مجموعه ای از مخالفان از داخل و خارج به نام شورای ملی انتقالی لیبی قدرت را در دست گرفتند و تقریب یک سال پس از سرنگونی قذافی با برگزاری انتخابات و تشکیل مجلس در ژوئیه ۲۰۱۲ این شورا قدرت را به مجلس برگزیده واگذار کرد. محمد یوسف مقریف که از افراد نزدیک به اخوان المسلمین بود و نزدیک به دو دهه در آمریکا در تبعید بسر برده بود به ریاست مجلس برگزیده شد.

شورای انتقالی در دوره ی چند ماهه اداره کشور با هرج و مرج و آشوب بسیار روبرو بود ، با تشکیل مجلس و انتخاب دولت جدید امید می رفت که لیبی بتواند با آرامش به حیات خود ادامه دهد ...

ادامه در صفحه ۱۲

سرهنگ قذافی به تقلید از مانوتسه تونگ، با نوشتن جزوه ای به نام کتاب سبز برای دولتمردان و طرفدارانش راهنمای فعالیت فراهم کرد، به پروراندن کیش شخصیت دامن زد و در دهه ی هشتاد میلادی کتاب سوزان به راه انداخت. گرچه کودکانه به نظر می رسد اما او داعیه رهبری مسلمانان جهان ، رهبری آفریقا و جهان عرب را در سر می پروراند، و خود را رهبر انقلاب ها می دانست. او در مصاحبه ای با اوربانا فالاجی در سال ۱۹۷۹ گفته بود من نه رئیس جمهورم و نه نخست وزیر بلکه رهبر انقلابم و برای حل تمام مسائل بشر راه حل دارم. قذافی برای تامین این رهبری در آفریقا پول های زیادی خرج کرد و مبلغ هنگفتی برای ساختن یک سیستم آبیاری گسترده در این قاره اختصاص داد و برای توانمندی صندوق کمک های مالی آفریقایی و فرستادن ماهوار به فضا و ... سرمایه گذاری نمود. قذافی از آغاز هزاره جدید به گسترش روابط اقتصادی با اروپا و آمریکا دست زد. در سال ۲۰۰۲ به برنامه تولید اسلحه کشتار گروهی پایان داد و روابط دولتش را با کشورهای غربی بهبود بخشید. آرام آرام شرکت های بزرگ نفتی به اقتصاد لیبی باز گشتند. در سال های نخست و زبری تونی بلر روابط دولت انگلستان با دولت قذافی بهبود پیدا کرد و میان بلر و قذافی مناسبات دوستانه برقرار شد. روزنامه گاردین در مقاله ای در آغاز سال ۲۰۱۵ محتوای نامه ای از تونی بلر در سال ۲۰۰۷ را فاش کرد که نشانگر روابط دوستانه و نزدیک او و قذافی است ، بلر نامه را با عنوان معمر عزیز آغاز می کند و با جمله ای با بهترین آرزوها ، دوست همیشگی ات بلر ، به پایان میرد. بلر در این نامه از همکاری عالی ماموران امنیتی لیبی و ماموران امنیتی انگلیسی سپاسگزاری می کند و از فشار دولتش به دادگاه های انگلستان برای اخراج مخالفان قذافی از انگلستان خبر می دهد. سندی تلگراف هم در گزارشی از دیدار های مخفیانه بلر و قذافی در سال های ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ و حتی ۲۰۱۰ یعنی یکسال پیش از سرنگونی قذافی پرده برداشت. جالب است که حتی مناسباتی از این دست هم نتوانست از نابودی او ممانعت کند.

قذافی همواره با حضور گسترده ی ناتو در آفریقامخالف بود و در واپسین سال های حکومتش برآن شد که حتی بخشی از قراردادهای تجاری و نظامی لیبی و فرانسه به مبلغ ۱۴ میلیارد دلار را که در سال ۲۰۰۷ با این کشور بسته بود لغو کند او همچنین در پی لغو قرارداد میلیاردی لیبی و شرکت بکتل آمریکایی بود. قذافی دیکتاتور غیر دست نشانده بود که در جهان پس از جنگ سرد ادامه ی فرمانروایی اش مانعی بر سر یکدست سازی جهانی آمریکا و متحدان بویژه انگلیس و فرانسه بود. به نظر این قدرت ها سرنگونی حکومت او میتوانست به دامنه ی نفوذ آنها در آفریقا بیافزاید.

با فعال شدن جنبش های مردمی در تونس

از سقوط حکومت لیبی و قتل سرهنگ معمر قذافی دیکتاتور این کشور آفریقایی بیش از ۵ سال می گذرد. سالهایی که نه تنها لیبی بلکه بسیاری از کشورهای عربی با آغاز جنبشی که جز خزان عربی نامی برآن نمی توان نهاد با فراز و فرود ها و درگیری های داخلی و در مواردی هم مانند لیبی، دخالت خارجی روبرو شدند و وضعیتی نابسامان و خطرناک یافتند و تا مرز فروپاشی کامل پیش رفتند.

لیبی کشوری وسیع و کم جمعیت با بافتی قبیله ای در شمال آفریقا است. سرهنگ قذافی در سال ۱۹۶۹ در سن ۲۷ سالگی با یک کودتای نظامی و سرنگونی ملک ادیس برسر کار آمد. او در یک خانواده عشیره ای بادیه نشین در شهر سرت به دنیا آمد و همواره این پیشینه را با خود به همراه داشت و بر سنت بادیه نشینی اش از جمله با برپایی چادرحتی در کشورهای میزبان تاکید می کرد. توازن نیروها در دوران جنگ سرد و مبارزه ضد استعماری ملت ها شرایط امکان برقراری حکومت هایی مانند حکومت قذافی را فراهم می ساخت، و به آنها مشروعیت می بخشید. لیبی کشوری نفت خیز است و درآمدهای هنگفت نفت به قذافی امکان می داد که پایه های حکومت فردی خود را با اختصاص بخشی از ثروت نفت به پروژه های عمرانی و آموزشی و بهداشتی تقویت کند. در لیبی خدمات بهداشتی نسبت مناسبی از سوی دولت عرضه می شد، آموزش رایگان بود و مسکن به سبب سوسپسیدهای دولتی ارزان. سرکوب مخالفان، نبود آزادی های سیاسی و اجتماعی و تقویت دولت پلیسی و کیش شخصیت و ثروت اندوزی گسترده میلیاردها دلاری با سوء استفاده از فروش نفت از ویژگی های بارز حکومت خودکامه ی فردی قذافی بود. دولت قذافی مخالفان را بی رحمانه سرکوب می کرد و حتی در خارج از کشور هم مخالفان در تیررس تهدید و مرگ بودند. سرهنگ قذافی با توجه به مواضع ضد غربی و ضد آمریکایی و هم پیمانی با شوروی و پیمان ورشو و تکیه بر ثروت نفت و دستگاه پلیسی وبدون حضور یک اپوزیسیون نیرومند توانسته بود بدون چالش جدی و مشکل و خطر تا آغاز دهه ی نود و فروپاشی شوروی و پیمان ورشو بر لیبی حکومت کند. تنها مورد استثنا، اقدام نا فرجام دولت ریگان در سال ۱۹۸۶ در بمباران کاخ ریاست جمهوری لیبی بود که دولت آمریکا کوشیده بود او را به قتل برساند.

قذافی در خاور میانه و دیگر بخش های جهان از گروه هایی که از دیدگاه ناتو تروریست بودند پشتیبانی می کرد. انفجار یک هواپیمای مسافربری آمریکایی در سال ۱۹۸۸ در آسمان اسکاتلند سبب شد که آمریکا و متحدانش تحریم های سختی علیه حکومت لیبی وضع کنند و آنرا با دشواری های جدی روبرو سازند.

فروپاشی لیبی ...

ادامه از صفحه ۱۱

اما روند رویدادها و درگیری های شدید نظامی میان گروه های گوناگون سیاسی و قبیله ای نشان داد که این امید عبثی بیش نیست. کشور به دامن جنگ داخلی جدیدی فرو رفت و گروه های مسلح گوناگون در گوشه و کنار کشور سر برآوردند و برای گسترش منطقه نفوذ و در اختیار گرفتن منابع نفتی با یکدیگر وارد جنگ شدند و آرام آرام اسلامگرایان تدریجاً طرفدار القاعده و داعش هم سر برآوردند.

امید های آغازین برای استقرار دموکراسی و برقراری نظم و قانون با شتاب بر باد رفت و جنگ و هرج و مرج به امر روزمره بدل شد. در اواخر سال ۲۰۱۲ علی زیدان نخست وزیر لیبی برای مدت کوتاهی بوسیله ی افراد ناشناس ربوده شد و همو در سال ۲۰۱۴ از سوی مجلس لیبی برکنار شد زیرا نتوانسته بود از قاچاق نفت لیبی از سوی گروه های شورشی جلوگیری کند. در همین سال نخست وزیر جدید لیبی عبدالله التنی پس از یورش افراد مسلح به خانواده اش تنها ۵ روز پس از به قدرت رسیدن از مقام نخست وزیری استعفا کرد دولت رسمی لیبی در سال ۲۰۱۴ در شهر تبروک در شرق این کشور مستقر بود.

با تداوم جنگ داخلی گروه های تروریستی اسلامی وابسته به القاعده و داعش نیروی بیشتری گرفتند ، ژنرال ۴ ستاره آمریکایی دیوید رودریگز فرمانده نیروهای نظامی آمریکادر آفریقا در دسامبر ۲۰۱۴ اعلام کرد که داعش در شرق لیبی پایگاه های آموزشی ایجاد کرده است و به گسترش نفوذش در لیبی ادامه می دهد. گروه تروریستی اسلامی انصار الشریعت که دموکراسی را کفر می داند هم از آغاز درگیری ها در طرابلس تلاشش را برای گسترش نفوذ در لیبی افزایش داد. در ۲۰ اگوست ۲۰۱۵ اعلام شد که تروریست های داعش که کنترل شهر سیرت زادگاه قذافی را در دست داشتند قیام مردم این شهر را با کشتن صد ها نفر به شدت سرکوب کرده اند. اوضاع نا بسامان لیبی همچنین سبب شد که اسلامگرایان مسلح تدریجاً در شمال آفریقا بویژه در نیجریه و مالی به تقویت مواضع و گسترش نفوذشان بپردازند.

سالی چند پس از سرنگونی قذافی ، کمیسیون امور خارجی پارلمان انگلستان در بررسی رویداد های لیبی در یک گزارش ۴۹ صفحه ای که در سپتامبر ۲۰۱۶ منتشر شد، ضمن انتقاد نرم از دیوید کامرون نخست وزیر وقت انگلستان در زمینه ی صدور فرمان حمله ی هوایی انگلستان به لیبی، انگشت اصلی اتهام را به سوی نیکولا سرکوزی رئیس جمهور فرانسه نشانده رفت و او را متهم کرد که برای تقویت جایگاه فرانسه در شمال آفریقا و پیشبرد منافع شخصی اش ، ارتش فرانسه را به جنگ علیه رژیم قذافی فرستاده بود. بیشترین بخش بمبارانها در جنگ چند ماهه با لیبی را ارتش فرانسه به عهده داشت. این کمیسیون هدف های سرکوزی از مداخله در جنگ لیبی را چنین برمی شمرد، دستیابی فرانسه به سهم بیشتری از نفت لیبی ، افزایش نفوذ این

کشور در شمال آفریقا ، تقویت جایگاه ارتش فرانسه در جهان ، رویارویی با طرح های قذافی برای جایگزینی فرانسه در کشورهای فرانسوی زبان آفریقا و بهبود وضعیت سیاسی سرکوزی در فرانسه و بدست آوردن آرای بیشتر مردم در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۲ ، هدفی که البته سارکوزی بدان دست نیافت.

در گزارش این کمیسیون همچنین به نقش تبعیدیان سیاسی اهل لیبی در فرانسه اشاره دارد که در ارتباط با محافل فرانسوی خواستار دخالت نظامی دولت فرانسه در لیبی بودند، که در مورد عراق هم شاهد وضعیتی مشابه در سال های پیش از اشغال نظامی این کشور از سوی دولت آمریکا وانگیس در سال ۲۰۰۳ بودیم. نمونه لیبی نشان می دهد که بهم پیوستگی چند عامل با هم و تاثیرات آنها بر یکدیگر سبب سرنگونی رژیم هایی نظیر قذافی می شوند.

۱. وجود شرایط بحرانی در کشور و نارضایتی ژرف مردم از حکومت استبدادی و سرکوبگر و فاسد،

۲. واکنش شدید و لگام گسیخته رژیم دیکتاتوری به اعتراض های مردمی ،

۳. روابط مخالفان داخلی ویا تبعیدی با قدرت های خارجی و همکاری با این دولت ها

۴. منافع منطقه ای و بین المللی قدرت های بزرگ و متوسط جهانی مداخله گر در گستره های سیاسی ، اقتصادی و استراتژیک.

در باره ی این موردها یاد آوری چند نکته ضروریست، شورشیان لیبی در جریان جنگ داخلی و نبرد با ارتش قذافی در آوریل ۲۰۱۱ خواهان حمله های هوایی شدیدتر و بیشتر ناتو به مواضع ارتش قذافی شدند واز تاخیر های ۸ ساعته پاسخ به درخواست کمک شان از ناتو انتقاد کردند. سخنگوی ناتو با اشاره به پرواز روزانه ۲۰۰ هواپیمای بمب افکن ناتو در لیبی این انتقاد را رد کرد.

مک کین سناتور جنگ طلب آمریکایی از حزب جمهوریخواه در جریان جنگ داخلی در آوریل ۲۰۱۱ به شهر بنغازی مرکز مخالفان قذافی سفر کرد ویا مخالفان به گفتگو نشست. در ماه یونی ۲۰۱۱ در روند جنگ داخلی ، شماری از کشورهای غربی و عربی که در گروهی به نام گروه تماس لیبی گرد آمده بودند در نشست در ابوظبی با تصویب یک کمک ۱٫۳ میلیارد دلاری به شورای انتقالی لیبی گروه اصلی متحد خود در لیبی برای تقویت همه سویه ی این نهاد در جهت سرنگونی قذافی کوشیدند. قذافی هم تا واپسین لحظه نه حاضر به کناره گیری شد و نه ایجاد تغییری را در لیبی پذیرفت او حتی در واپسین روزهای حکومتش خام و خیال اندیشانه از مردم لیبی خواست تا علیه مخالفان داخلیش تظاهرات میلیونی سازمان دهند.

اینک با گذشت بیش از ۵ سال از سرنگونی حکومت استبدادی قذافی و قتل او که در آن هنگام با ابراز شادمانی های بسیاری همراه شد و حتی دولت هایی چون جمهوری اسلامی ایران که مناسبات نزدیکی با حکومت قذافی داشتند از پیروزی مخالفان او پشتیبانی به عمل آوردند، لیبی همچنان در ورطه ی هولناک درگیری های مسلحانه ی

داخلی و نابسامانی های سیاسی و اقتصادی و از هم پاشیدگی گرفتاراست.

ادامه ی آشوب و هرج و مرج در لیبی سبب شد که شماری از سیاستمداران کشورهای مداخله گر لب به انتقاد بکشایند. افزون بر انتقادهای نمایندگان مجلس انگلستان ، باراک اوباما رئیس جمهور پیشین آمریکا در واپسین سال حکومتش در آوریل ۲۰۱۶ در مصاحبه ای گفت که نبود یک برنامه ریزی دوراندیشانه برای لیبی پس از سرنگونی قذافی بزرگترین اشتباه سیاست خارجی آمریکا در دوران ریاست جمهوری او بوده است او گفت به عنوان فرمانده کل ارتش آمریکا اشتباهی بزرگتر از ناکامی در برنامه ریزی برای روز پس از مداخله نظامی در لیبی مرتکب نشده است. اوباما در ماه مارس همین سال در مصاحبه ای با مجله آتلا نتیک با اشاره به اوضاع وخیم لیبی به روشنی از دیوید کامرون نخست وزیر انگلستان و نیکلا سرکوزی رئیس جمهور فرانسه به خاطر نقشی که در آغاز کردن حمله به لیبی داشتند انتقاد کرد. اوباما البته نقش خود را در این جنگ افروزی فراموش کرد .

درگیری ها در لیبی میان گروه های رقیب همچنان بشدت ادامه دارد ، در آخرین درگیری ها در ماه مه امسال در طرابلس حدود ۳۰ نفر کشته و ۱۲۰ نفر زخمی شدند. همچنین در نبردی در همین ماه در اطراف پایگاه هوایی براک الشطابی در جنوب لیبی حدود ۱۴۰ نفر کشته شدند. دخالت های نیروهای خارجی هم کمابیش ادامه دارد وزارت دفاع آمریکا در اگوست ۲۰۱۶ اعلام کرد که بمب افکن های این کشور مواضع داعش در لیبی را بمباران کرده اند ، فرانسه هم در همین سال اعلام کرد که با سرنگونی یک هلیکوپتر فرانسوی از سوی داعش ۳ سرباز فرانسوی کشته شده اند.

ارتش مصر پس از حمله تروریستی به مسیحیان قبطی این کشور در ماه مه ۲۰۱۷ که ۲۸ کشته بجا گذاشت پایگاه های داعش در شهر درنه لیبی را هدف حمله هوایی قرار داد و تلفاتی به آنها وارد کرد، دولت مصر حمله به قبطی ها را به حساب داعش لیبی گذاشت. هیچ یک از گروه های لیبیایی در نبردهای داخلی چندسال گذشته نتوانسته اند بر دیگر رقیبان کاملن برتری بدست آورند از اینرو لیبی این کشور کوچک کم جمعیت اکنون سه دولت دارد که با هم در حال نبردند.

دولتی در طرابلس و غرب لیبی با نام دولت وفاق لیبی که از سوی سازمان ملل و شماری از کشورها به عنوان دولت رسمی لیبی به رسمیت شناخته شده است، دولتی در بخش شرقی به نام دولت مجلس نمایندگان در شهر تبروک که ژنرال خلیفه حفتر آنرا رهبری می کند، این گروه بخشی از منابع نفتی را کنترل می کند که در نبردهای سخت با گروه اسلامی انصار الشریعت توانست اداره این منابع را بدست گیرد و سوم دولت تروریستهای اسلامی است که بخش هایی از خاک لیبی را در تصرف دارد. در همان حال که این گروه ها با هم میجنگند، نفت لیبی اما بفروش می رسد و به تاراج میرود.

...



بهنه‌ها، انگیزه‌ها، اهداف و پیامدهای حمله به قطر

مجید سیادت

افزایش بیابد. شاید این رأی قطر، سعودی‌ها را عصبانی کرده باشد ولی این‌گونه تک موضوعات نمی‌توانند به تنهایی باعث این ماجرا باشند. درحالی‌که می‌شود لیست بلند بالائی از اختلافات قطر با عربستان تهیه کرد به نظر می‌رسد که دو موضوع اهمیت بیشتری دارند.

اوضاع خاورمیانه و سیاست‌های آمریکا - تلاقی نظرات ترامپ با برنامه‌های سعودی و اسرائیل بهترین فرصت برای شروع این مناقشه بود

اول- موضوع فلسطین است. به نظر می‌رسد که برنامه عربستان و امارات، اتحاد آشکار و علنی با اسرائیل - و بنا براین خیانت آشکار به حقوق و منافع اعراب - است. این برنامه مورد تأیید کامل امریکا است. نگرانی سعودی (و آقای ترامپ)، موضع قطر در این مورد است. این چنین است که سعودی‌ها و متحدانش، قطر را متهم به هواداری از "تروریست‌های" حماس می‌کنند. ولی هواداری قطر از فلسطینی‌ها (و مخصوصاً حماس) را باید از ریشه همدردی عربی بدانیم و نه به خاطر گرایش‌های ایده نولوژیک حکام قطر.

دوم - مقوله حاکمیت و خطر قدرتمند "نمونه" است. امیر سابق قطر (پدر حاکم کنونی، شیخ تمیم بن حمد الثانی) فردیست که در مقایسه با دیگر شیوخ عرب، بسیار مرفعی است و چند صدسال امروزی‌تر شده است.

به نظر می‌رسد که جنبه‌های مثبت و منفی حاکمیت قطر تنها در این چارچوب قابل فهم است که حکام قطر را دارای آرزوهای نیک پادشاهان در چند قرن گذشته بدانیم. از یک طرف آنها را قرن‌ها مرفعی‌تر از شاهان کنونی عربستان قرار می‌دهد و از سوی دیگر هنوز هم چند صدسال از دنیای امروزی عقب‌تر.

همین حاکم بود که راه پیشرفت قطر را تنظیم کرد و با توجه به دلارهای نفتی بی‌پایان موفق شد که یک برنامه پرخرج را به راه بیندازد. قطر در زمینه‌های مختلف علمی سرمایه‌گذاری کرد و با بهترین و برجسته‌ترین دانشگاه‌ها و مراکز تحقیقاتی دنیا برنامه‌های مشترک ریخت و تعدادی از این محققین سرشناس را به دانشگاه‌های قطر کشاند. آنها در کامپیوتر، بیوتکنولوژی و صنایع آینده سرمایه‌گذاری کردند و مثلاً نمونه‌ای برای شهرهای آینده و وجود آوردند که تماماً بر مبنای انرژی تمیز کار می‌کند (فطری‌ها نوع پیشرفت دومی را مسخره می‌کنند و آن را مشابه یک بوتیک پرزرف‌وبرق می‌دانند). همین دلارهای نفتی به آنها فرصت داده که بخش هرروز بیشتری از آثار هنری دنیا را بخردند و به موزه بین‌المللی قطر بیاورند. جالب است توجه کنیم که امیر سابق قطر، دختر خود را مسئول این پروژه کرد. در زمانی که زنان سعودی هنوز اجازه رانندگی ندارند در قطر یک زن در رأس پروژه‌ای با بودجه سرسام‌آور قرار می‌گیرد. ...

ادامه در صفحه ۱۴

کرد که این مبلغ توسط دولت قطر پرداخت‌شده ولی به هیچ‌وجه به تروریست‌ها داده نشده است و اظهار داشت که تمامی این مبلغ در بانک مرکزی عراق موجود است.

در یکی از این اتهامات ارائه‌شده از سوی امارات، لیست بالابندی از افراد افراط‌گر و تروریست داده‌شده است که گویا فطری‌ها به آنها کمک می‌رسانند. فطری‌ها می‌گویند این لیست سرهم‌بندی بی‌اساسی است و تذکر می‌دهند که در این لیست اولاً نام دو نفر برده شده که مدت‌هاست مرده‌اند و از یک یمنی در این لیست نام‌برده شده که هم‌اکنون در ریاض (پایتخت سعودی) بسر می‌برد.

سومین اتهام به قطر مربوط به اخوان المسلمین است که در مصر و عربستان به‌عنوان سازمان تروریستی شناخته‌شده است. این اتهام را خود امریکا مردود دانست. رکس تیلرسون - وزیر امور خارجه امریکا - طی یک مصاحبه تلویزیونی اعلام داشت که عنوان "اخوان المسلمین" عنوان وسیعی است که تنها بخش‌هایی از آن تروریست هستند. او به‌عنوان مثال اظهار داشت که هم‌اکنون یک نماینده مجلس بحرین عضو اخوان المسلمین است و دولت ترکیه هم به همین گرایش وابسته است.

انگیزه‌ها - قطر کشوری کوچک و با جمعیتی اندک است. با تمام این‌ها قطر در سیاست منطقه و جهان نقشی به‌مراتب بزرگ‌تر از وزن مخصوص خود را بازی می‌کند.

شبکه تلویزیونی الجزیره یکی از ابزار مهم و قدرتمند قطر است که صدای فلسطینی‌ها و نگاه اعراب را به وقایع مهم جهانی به بینندگان عرضه می‌دارد. شاید این شبکه ابزار مهمی برای شناخت حکام قطر باشد. شاخه انگلیسی‌زبان این شبکه در مورد مسائل جهانی - دور از مرزهای قطر - کاملاً لیبرال و حتی مرفعی است ولی شاخه عرب‌زبان الجزیره موضوع دیگر یست و بعضی از دوستان عرب‌زبانم می‌گویند شبکه‌ای ارتجاعی است.

واضح‌ترین پیامد این مناقشه از هم پاشیدن شورای همکاری خلیج فارس است. روشن بود که این اتحادیه برای مقابله با ایران است و در دوره ریاست جمهوری اوباما کاملاً مورد تأیید امریکا بود و حربه قدرتمندی در سیاست امریکا نسبت به خاورمیانه بشمار می‌رفت

این دوگانگی در اهداف و برنامه‌های قطر هم کاملاً مشهود است. آنها در دفاع از عزه و در دفاع از بهار عربی نقش مهم و مفیدی داشتند ولی در عین‌حال در سوریه پول و نفوذ خود را در تقویت بخشی از تروریست‌های اسلام‌گرا به کار گرفتند. بعضی از ناظرین، تاکتیک‌های معین و مشخصی را باعث مناقشه کنونی می‌دانند. مثلاً این مناقشه را به رأی قطر در اوپک منوط می‌کنند. آنها می‌گویند قطر - در همکاری با اکثریت اعضای اوپک - قبول کردند که سهمیه نفت ایران به چهار میلیون بشکه در روز

به فاصله کوتاهی از سفر دونالد ترامپ به عربستان، کشورهای عربستان سعودی و امارات متحده، در پنج ژوئیه ۲۰۱۷ با همپای مصر و بحرین به‌طور ناگهانی با قطر قطع رابطه کردند. قطر تنها با عربستان سعودی مرز زمینی دارد که بلافاصله قطع شد. مرزهای هوایی و دریایی این کشورها نیز بروی هر نوع هواپیما یا شناور فطری (و یا از هر کشور دیگر که به مقصد قطر حرکت می‌کرد) را ممنوع اعلام کردند.

قطر یکی از اعضای مهم شورای همکاری خلیج است و یک هفته قبل از این واقعه، امیر قطر در مراسم دیدار با دونالد ترامپ در پایتخت سعودی (ریاض) شرکت داشت و علامتی از این‌گونه سوءتفاهم و تخاصم به چشم نمی‌خورد.

تنش بین عربستان سعودی و قطر سابقه چندساله دارد پس چگونه شد که در این مقطع خاص علنی شد، غده چرکین شکافته شد و دمل سرباز کرد؟ چه عواملی نقش بازی کردند و طرفین چه می‌خواهند؟ این مناقشه چه پیامدهایی دارد؟ چقدر طول می‌کشد؟ تأثیر آنها بر ژئوپولیتیک منطقه چیست؟ سود و زیان امریکا چیست‌اند؟

به نظر می‌رسد که در سوریه، امریکا تمام تخم‌مرغ‌ها را در سبد کردهای سوری گذاشته است. چاره دیگری برای آنها متصور نیست. "نیروهای معتدل" سوریه بیشتر یک اسطوره ساخت غربی‌ها بودند

بهنه - مهم‌ترین بهانه‌ای که در تازیدن به قطر عنوان‌شده مقوله کمک به تروریسم افراط‌گرای اسلامی است. البته این چنین اتهامی از سوی سعودی‌ها یادآور ضرب‌المثل "دیگ به دیگ می‌گه روت سیا" است. اگر قرار باشد در این زمینه نمونه نشان داده شود نمونه‌های بیشتری از سعودی‌ها به چشم می‌خورند. هیچ‌کس نمی‌داند که سعودی‌ها بیشتر کمک می‌کنند یا فطری‌ها. در هر صورت هر دو آنها فعلاً به تروریست‌ها کمک می‌کردند (و احتمالاً هنوز هم می‌کنند). منطقاً همین موضوع (آلوده بودن هر دو طرف) باعث انتخاب نمونه‌های خاصی شد که ذیلاً توضیح می‌دهم. در این نمونه‌ها اتهامات سوراخ‌داری دیده می‌شوند.

مهم‌ترین اتهام که با احساسات آقای ترامپ بازی می‌کند مربوط به واقعه ایست که در عراق اتفاق افتاد. چند شهروند قطر که احتمالاً به خاندان سلطنتی قطر وابسته‌اند در جنوب عراق به گروگان گرفته می‌شوند و دولت قطر برای رهایی آنان پانصد میلیون دلار پرداخت کرده است. اتهام وارده می‌گوید این پول به جیب تروریست‌های وابسته به ایران ریخته شده است. بلافاصله بعد از اعلان این اتهام، نخست‌وزیر عراق طی یک مصاحبه اعلام

بهانه‌ها، انگیزه‌ها...

ادامه از صفحه ۱۲

امیر قطر، زمانی که پسرش به سی‌سالگی رسید از مقام خود کناره گرفت و پسرش را به تخت سلطنت نشاند. به این ترتیب جوانان فرنگ‌دیده و تحصیل کرده قطر در رأس امور قرار می‌گیرند و این درست نقطه مقابل وضعیتی است که در عربستان سعودی و دیگر شیخ‌نشین‌ها وجود دارد. دولت سعودی که بشدت نگران بحران داخلی عربستان است از این تحولات و از قدرت آن‌ها به مثابه قدرت نمونه هراس دارد. بعد از انقلاب ایران که به سرنگونی شاه انجامید، قدرت "نمونه" قطر مایه هراس آن‌هاست. زمانی که آخرین امیر سعودی فوت کرد، دولت سعودی سروصدای فراوانی به راه انداخت که در رده‌های بالای حکومت سعودی یک "انقلاب" اتفاق خواهد افتاد ولی این "انقلاب" در محدوده چند وزیر جوان‌تر باقی ماند و مخصوصاً فاقد افرادی از شیعیان سعودی بود. عمر متوسط حکام سعودی و امارات همچنان حدود هشتاد سال و تفکر آن‌ها متعلق به هزار سال پیش است. این "انقلاب" قلبی‌تر و سطحی‌تر از آن است که جلوی موج فزاینده بحران در سعودی را بگیرد.

اهداف - عربستان سعودی و آمریکا دو کشوری‌اند که بیش از همه درگیر این مناقشه‌اند. تلافی نظرات ترامپ با اهداف بلافاصله عربستان، فرصتی به عربستان داده که این چنین بی‌گدار به آب بزند. بعضی ناظران سیاسی گمانه زدند که نکند آمریکا درصد تکرار همان تله‌ای است که برای صدام چید. در آن مورد، سفیر آمریکا با جملات دوپهلوی به عراق حرف‌هایی زد که صدام و مشاورین او، آن حرف‌ها را به معنای چراغ سبز برای حمله عراق به کویت گرفتند. نتایج آن تله را همه می‌دانیم. فکر نمی‌کنم که آقای ترامپ تله مشابهی برای سعودی‌ها چیده باشد. آمریکا به حمایت عربستان بیش از آن وابسته است که بخواهد سعودی‌ها را در دام بیندازد. در واقع بعضی ناظران می‌گویند عربستان سعودی (و چین) آمریکا را به تله انداختند. دست آمریکا را آنچنان در حنا می‌گذارند که نتواند به راحتی از این مخمصه خلاص شود.

اما در مورد عربستان سعودی، به نظر می‌رسد که عربستان سعودی می‌خواهد قطر را شبیه بحرین به یک ساتراپ خود تبدیل کند. سعودی‌ها کلافه‌اند و چند سال است که به دردیوار می‌زنند به امید آنکه داخل عربستان را ساکت نگاه بدارند. از حمله جنایتکارانه آن‌ها به یمن تقریباً دو سال می‌گذرد. ضعف ارتش سعودی در این جنایت بسیار آشکار است. تمام راه‌های دریایی یمن را بسته‌اند و با آخرین هواپیماهای جنگی آمریکایی و انگلیسی و به کمک هدایت‌های هوایی که از آن‌ها می‌گیرند، بازهم نتوانسته‌اند بر یک ملت ضعیف و تقریباً بی‌سلاح غلبه کنند. آن‌ها شاهد

سرنوشتی هستند که در انتظار ترویسیت‌های هوادارشان در سوریه قرار دارد. آن‌ها شاهد رشد نفوذ جمهوری اسلامی در عراق و سوریه و لبنان هستند. آن‌ها به احتمال زیاد به دنبال گونه‌ای ماجراجوئی‌اند که آمریکا را درگیر کند. پیامدها - واضح‌ترین پیامد این مناقشه از هم پاشیدن شورای همکاری خلیج فارس است. روشن بود که این اتحادیه برای مقابله با ایران است و در دوره ریاست جمهوری اوباما کاملاً مورد تأیید آمریکا بود و حربه قدرتمندی در سیاست آمریکا نسبت به خاورمیانه بشمار می‌رفت. این حربه به خاطر بی‌دقتی در مدیریت، از دست آمریکا خارج شد و به این راحتی نمی‌تواند بار دیگر نقش مؤثر و کارآئی ایفا کند.

تنها امارات و بحرین از موضع سعودی‌ها دفاع کردند. کویت و بحرین موضع بی‌طرف گرفتند و کویت به مثابه میانجی بی‌طرف، نقش فعالی داشت که در عمل به نفع قطر تمام می‌شد.

خارج از محدوده شورای همکاری خلیج، ترکیه نقش بسیار روشنی در دفاع از قطر به عهده گرفت. ترکیه از قبل یک پارکگاه نظامی (با ۶۰۰ سرباز) در قطر داشت ولی در این شرایط اعلام کرد که به نیروی نظامی خود در قطر می‌افزاید. البته ترکیه به وعده‌های سرمایه‌گذاری قطر در ترکیه چشم دوخته است ولی دو عامل دیگر باید نقش مؤثرتری در این برخورد ترکیه داشته باشند. اولاً رهبری ترکیه گرایش‌های شدید به سمت اخوان المسلمین دارد و با مصر در این مورد درگیری دارد. رئیس‌جمهور سابق مصر، مرسی، با اردوغان بسیار نزدیک بود و کودتای سیسی علیه مرسی روابط این دو کشور را بشدت تیره کرده بود. حالا که برخورد با اخوان المسلمین تبدیل به بهانه سعودی‌ها شده بود، ترکیه نمی‌توانست ساکت بنشیند. موضوع دوم مربوط به سیاست آمریکا در سوریه است. (در همین نوشته توضیح داده می‌شود). به نظر می‌رسد که ترکیه فکر می‌کرد این اقدام سعودی مورد تأیید ترامپ است و بنابراین مخالفت با این برنامه نوعی اخطار به آقای ترامپ بود.

مناقشه با قطر فرصتی برای اعمال دیکتاتوری در عربستان و امارات متحده شد. این دو کشور اعلام کردند که هرگونه مخالفت شهروندان با این اقدام در رسانه‌های اجتماعی، یک جرم به شمار می‌رود و مجرم به پانزده سال حبس محکوم خواهد شد.

در روزهای اول قطع رابطه احتمال مداخله نظام در قطر را نمی‌شد سرسری گرفت. قطری‌ها وجود بزرگ‌ترین پایگاه هوایی آمریکا در العدید را دلیل عدم مداخله نظامی می‌دانند. در هر صورت این حمله به قطر هم - مانند حمله به یمن - به مخمصه افتاده است و نه تنها به ثبات عربستان کمک نمی‌کند بلکه به جای خود موضوعی برای بی‌ثباتی بیشتر عربستان و بقیه شیخ‌نشین‌ها خواهد بود. در یمن، نیروهای علناً وابسته به القاعده رشد کرده‌اند و بازهم عربستان حمله به حوثی‌ها را مهم‌تر از مقابله با القاعده می‌داند.

اوضاع خاورمیانه و سیاست‌های آمریکا - تلافی نظرات ترامپ با برنامه‌های سعودی و

اسرائیل بهترین فرصت برای شروع این مناقشه بود.

نزدیک‌ترین مشاور ترامپ در امور خاورمیانه، داماد او آقای کوشنر است که روابط نزدیک و عقایدی نزدیک به رهبری اسرائیل دارد. منطقاً هدف آمریکا در خاورمیانه باید تضمین هژمونی آمریکا باشد ولی زمزمه‌های اسرائیل و عربستان (و قرارداد فروش اسلحه به عربستان - به قیمت حداقل سیصد و چهل هزار میلیون دلار) سیاست خطرناک دیگری را - کورمال‌کورمال - به آمریکا تحمیل کرده است. در عین حال نوع برخورد ترامپ که همه چیز را سیاه و سفید می‌بیند رسیدن به اهداف آمریکا را مشکل‌تر می‌کند.

زمانی که مناقشه قطر شروع شد دو سیاست از طرف آمریکا مطرح شد. اول سیاست ترامپ و مشاورینش بود که از اقدام عربستان دفاع می‌کردند و حتی ترامپ تویت کرد و "امتیاز" این "دستاورد" را به سفرش در منطقه وابسته کرد. دیگری سیاست وزارت امور خارجه و وزارت دفاع آمریکا بود که کاملاً بی‌طرف باقی‌مانده و اقدام سعودی‌ها را مورد سؤال قرار می‌دادند. این دوگانگی بیشتر به سردرگمی دستگاه‌های دولتی آمریکا می‌انجامد. هیچ نوع استراتژی سنجیده‌ای دیده نمی‌شود و این‌گونه سیاست‌گذاری تنها می‌تواند به فاجعه بیانجامد. نگاهی به دست‌اندرکارهای موجود بیندازیم.

در مورد فلسطین، آقای ترامپ برنامه‌های دولت اسرائیل را - بدون هیچ قید و شرطی - تأیید کرد و در عین حال وعده داد که اختلافات اسرائیل و فلسطینی‌ها را به زودی حل خواهد کرد. تحلیلگران فراوانی از این اظهار اطمینان آمریکا تعجب کردند و اشاره می‌کردند که هیچ‌گونه اشاره‌ای به خطوط کلی راه‌حل وعده داده شده ندارند.

هم‌اکنون آمریکا در حال بزرگ کردن حضور نظامی در افغانستان است ولی چند سال پیش، آمریکا ارتشی به مراتب وسیع‌تر در افغانستان داشت و با تمام این‌ها طالبان و القاعده و داعش در افغانستان رشد کردند. بدون داشتن سیاست صلح و مذاکره نمی‌توان انتظار بهبود وضعیت افغانستان را داشت. آمریکا می‌داند که عراق را از دست داده است و حضور کنونی ارتش آمریکا در عراق بسیار موقتی است. این اوضاع به نفع آمریکا تغییر نمی‌کند.

به نظر می‌رسد که در سوریه، آمریکا تمام تخم‌مرغ‌ها را در سید کردهای سوریه گذاشته است. چاره دیگری برای آن‌ها متصور نیست. "نیروهای معتدل" سوریه بیشتر یک اسطوره ساخت غربی‌ها بودند. به جز کردهای سوریه نیروی دیگری که صفت "معتدل" به قامتش روا باشد پیدا نمی‌شد ولی سیاست ترکیه به نیروهای کرد با مقاومت شدید ترکیه روبروست. اکنون ترکیه در تلاش برای رشد حیطه نفوذش نیست بلکه از نظر ترک‌ها، جلوگیری از قدرت گرفتن کردها برای حفظ تمامیت ارضی ترکیه است و به همین دلیل هم هر اقدامی در این راه قابل‌تصور است. باید منتظر انفجار برخورد آمریکا و ترکیه در مورد سوریه باشیم.

به این ترتیب ما شاهد بی‌برنامگی آمریکا در برخورد به خاورمیانه و جهان هستیم. در طی دوره انتخاباتی، صحبت‌های ترامپ به گونه‌ای بود که این شبهه ...

ادامه در صفحه ۸

بیانیه دولت انقلابی کوبا در رابطه با سیاست کوبایی ترامپ



مترجم: هاتف رحمانی

در ۱۶ ژوئن ۲۰۱۷، دونالد ترامپ رئیس جمهور آمریکا در تالاری در میامی سخنرانی ای سرشار از لفاظی های خصومت آمیز ضد کوبایی ایراد کرد، که یاد آور دوران مقابله آشکار با کشور ما است. او سیاست کوبایی دولت خود را که پیشرفت های به دست آمده در طی دو سال گذشته از ۱۷ دسامبر ۲۰۱۴، زمانی که رئیس های جمهور راثول کاسترو و باراک اوباما تصمیم به برقراری مجدد روابط دیپلماتیک و ورود به روند هابی به سوی عادی سازی روابط دو جانبه را اعلام کردند به عقب بر می گرداند اعلام کرد.

در آن چه که عقب نشینی در روابط بین دو کشور را تشکیل می دهد، رئیس جمهور ترامپ، یک سخنرانی ایراد و دستور عملی تحت عنوان "تفاهم نامه امنیت ملی ریاست جمهوری" را امضا کرد، که فسخ مبادله های آموزشی خصوصی "فرد به فرد" و کنترل بیشتر بر تمام مسافر ها به کوبا، و نیز ممنوعیت کسب وکار، تجارت و معاملات مالی بین شرکت های آمریکایی و شرکت های معین کوبایی مرتبط با نیروهای مسلح انقلابی و سازمان های اطلاعاتی و امنیتی را، تحت به اصطلاح هدف محروم کردن ما از در آمد فراهم می آورد. رئیس جمهور آمریکا این سیاست را با به اصطلاح نگرانی در باره وضعیت حقوق بشر در کوبا و ضرورت اجرای سخت قانون های محاصره آمریکا توجیه کرد، و رفع آن و نیز هر بهبودی در روابط دو جانبه کوبا- آمریکا را به ایجاد تغییرات سرشتی در نظم قانونی کشور ما مشروط نمود.

ترامپ دستور عمل سیاسی ریاست جمهوری "عادی سازی رابطه بین آمریکا و کوبا" که در ۱۴ اکتبر ۲۰۱۶ از سوی رئیس جمهور اوباما منتشر شد را نیز فسخ کرد. اگر چه گفت دستور عمل منش بین المللی سیاست آمریکا و این واقعیت را که هدف اصلی آن پیش برد منافع آمریکا در راستای فراهم آوردن تغییراتی در سامانه های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کشور ما بود پنهان نمی کند، آن دستور عمل استقلال، حق حاکمیت و حق تعیین سرنوشت و دولت کوبا را بعنوان یک طرف صحبت مشروع و برابر، و نیز مزایایی که همزیستی متمدنانه می تواند برای دو کشور و دو دولت با وجود تفاوت های بزرگی که بین دو دولت وجود دارد به رسمیت می شناخت. دستور عمل هم چنین تایید می کرد که محاصره یک سیاست غیر قابل استفاده است و باید برداشته شود.

دولت آمریکا زمانی که اقدام هابی را با هدف به اجرا گذاشتن محاصره تصویب می کند، محاصره قابل اجرا از فوریه ۱۹۶۲، که نه تنها سبب آسیب و محرومیت مردم کوبا می شود و مانع اصلی برای توسعه اقتصادی ما است، بلکه روی حق حاکمیت و منافع کشورهای دیگری تاثیر می گذارد، که عدم پذیرش بین المللی را بر می انگیزد، یک بار دیگر، به شیوه های قهری گذشته متوسل می شود.

اقدام های اعلام شده مانع های اضافی را به فرصت های بسیار محدود قبلی که بخش بازرگانی آمریکا در راستای تجارت و سرمایه گذاری در کوبا داشت تحمیل می کند.

همچنین، این اقدام ها حق دیدار شهروندان آمریکایی از کشور ما را باز هم بیشتر محدود می سازد، که از قبل به خاطر الزام به استفاده از جواز های تبعیض آمیز محدود بود، در یک موقعی که کنگره آمریکا، احساسات بخش های گسترده ای از آن جامعه را بازتاب می دهد، نه تنها به پایان دادن به ممنوعیت سفر، بلکه به رفع محدودیت ها در تجارت با کوبا فرا می خواند.

اقدام های اعلام شده از سوی رئیس جمهور ترامپ بر خلاف حمایت اکثریت افکار عمومی آمریکا، از جمله مهاجرین کوبایی در آن کشور، برای رفع کامل محاصره و برقراری روابط عادی بین کوبا و ایالات متحده است.

در عوض، رئیس جمهور آمریکا، که بار دیگر مورد مشاوره غیر عاقلانه بوده است، تصمیم به طرف داری از منافع سیاسی نامعقول اقلیتی از کوبایی ها در ایالت فلوریدا گرفته است که، خارج از انگیزه های جزئی، از نیت خود برای تنبیه کوبا و مردم آن به خاطر اعمال حق مشروع و مستقل آزاد بودن و به دوش کشیدن سرنوشت خود منصرف نمی شوند. در آینده، ما تحلیل ژرفتری از هدف و دلالت های اعلان اراده خواهیم کرد.

دولت کوبا اقدام های جدید برای تحکیم محاصره را، که محکوم به شکست هستند، همان طور که بارها در گذشته شاهد آن بوده ایم محکوم می کند، چون آن ها در هدف خود برای تضعیف انقلاب یا خم کردن مردم کوبا موفق نخواهند شد، که مقاومت مردم کوبا برابر هر نوع تجاوزی و با هر منشایی در طی تقریباً ۶ دهه مورد آزمایش قرار گرفته است.

دولت کوبا دستکاری سیاسی و استانداردهای دوگانه در حقوق بشر را رد می کند. مردم کوبا از حقوق و آزادی های بنیادی برخوردارند و با افتخار می توانند برخی از دست آوردهایی را که هنوز برای بسیاری از کشورهای جهان، از جمله ایالات متحده آمریکا افسانه اند، مانند حق بهداشت، آموزش و پرورش و تامین اجتماعی، حقوق برابر برای کار برابر، حقوق کودکان و نیز حقوق غذا، صلح و توسعه را نشان دهند. کوبا، با منابع نسبتاً اندک خود، حتی به بهبود وضعیت حقوق بشر در کشورهای بسیاری از جهان، با وجود محدودیت های ذاتی وضعیت آن بعنوان کشوری محاصره شده کمک می نماید.

ایالات متحده در موقعیتی نیست که به ما درس بیاموزد. ما نگرانی های جدی نسبت به و رعایت حقوق بشر در آن کشور داریم، که موارد بی شماری از قتل، پی رحمی و سوء استفاده از سوی پلیس، به ویژه علیه جمعیت آفریکن - امریکن وجود دارد، حق زندگی در نتیجه مرگ های ناشی از آتش سلاح ها نقض می شود، کودکان کار مورد بهره کشی قرار دارند و مظاهر جدی تبعیض نژادی وجود دارد، تهدید به محدودیت بیشتر روی خدمات بهداشتی وجود دارد، که ۲۲ میلیون نفر را بدون بیمه سلامت رها خواهد کرد، پرداخت نا برابر دستمزد بین زنان و مردان، مهاجران و پناهندگان وجود دارد، به ویژه کسانی که از کشورهای اسلامی هستند به حاشیه رانده می شوند، تلاشی برای کشیدن دیوار که تبعیضی علیه و لکه دار کردن کشورهای همسایه است وجود دارد و تعهد های بین المللی برای حفظ محیط زیست و نشان دادن تغییر آب و هوا رها می شود.

همچنین یک منبع نگرانی نقض حقوق بشر از سوی آمریکا در دیگر کشورها، مانند بازداشت خود سرانه ده ها زندانی در گوانتانامو کوبا، سرزمین به صورت غیر قانونی اشغال شده از سوی پایگاه دریایی آمریکا، که در آن جا حتی شکنجه به کار برده شده بود، اعدام های فرا قضایی و مرگ غیر نظامی ها توسط هواپیماهای بی سرنشین، و نیز جنگ های به راه انداخته شده علیه کشورهایمانند عراق، تحت بهانه های واهی مانند داشتن سلاح های کشتار جمعی، با پی آمد های مصیبت بار برای صلح، امنیت و ثبات در خاورمیانه است.

باید به یاد آورد که کوبا عضو دولتی ۵۴ نهاد حقوق بشر جهانی است، در حالی که آمریکا تنها عضو ۱۸ نهاد است. بنا بر این، ما حق بیشتری برای نشان دادن، گفتن و دفاع کردن (از حقوق بشر) داریم.

طبق تصمیم برقراری دوباره روابط دیپلماتیک، کوبا و آمریکا تمایل خود را برای توسعه روابط احترام آمیز و مشارکتی بین دو ملت و دو دولت، بر مبنای اصول و هدف های تصریح شده در منشور سازمان ملل مورد تایید قرار دادند. در بیانیه منتشر شده در ۱ جولای ۲۰۱۵، دولت انقلابی کوبا دوباره اظهار داشت که " این روابط باید بر احترام مطلق به استقلال و حق حاکمیت ما، حق جدایی ناپذیر هر کشور برای انتخاب سامانه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، بدون دخالت در هر شکلی، و برابری و عمل متقابل مستقل، که اصول تفکیک ناپذیر قوانین بین المللی را تشکیل می دهد بنا شود " همان طور که در بیانیه اعلام امریکای لاتین و کارائیب بعنوان منطقه صلح از سوی سران کشور ها و دولت های جامعه امریکای لاتین و کشورهای کارائیب، ...

زنگ هشدار ...

ادامه از صفحه ۶

سهم بخش خصوصی و عمومی از اشتغال زنان

در یک بررسی دیگر می‌توان اشتغال زنان را از نظر فعالیت آنها در بخش خصوصی یا بخش عمومی مورد مطالعه قرار داد. براساس اطلاعات مرکز آمار ایران در گزارش یاد شده در سطور بالاتر، ۷۴/۲ درصد از زنان شاغل ایران، در بخش خصوصی در حال فعالیت هستند و ۲۵/۸ درصد در بخش عمومی کار می‌کنند.

مطالعه این دسته‌بندی به تفکیک استانی و براساس آنچه در نمودار شماره ۴ نمایش داده شده، نشان می‌دهد در ۱۵ استان سهم بخش خصوصی از اشتغال زنان بیش از ۷۴/۲ درصد است که به عنوان متوسط کشوری گزارش شده. در ۱۰ استان از این ۱۵ استان این درصد بالای ۸۰ درصد است. (این سهم در دو استان هرمزگان و اصفهان ۷۹/۵ درصد است و رقم گرد شده)

به این ترتیب می‌توان نتیجه گرفت در این استان‌ها مراکز دولتی و ادارات حکومتی به نسبت پایین‌تری پذیرای زنان شاغل هستند و به نسبت بخش خصوصی، زنان کمتری را به استخدام درآورده‌اند. توجه به این نکته لازم است که سهم بالای بخش خصوصی از اشتغال زنان در این استان‌ها، به معنای ایجاد اشتغال بالا نیست و صرفاً بیانگر نسبت بالای زنان شاغل بخش خصوصی به بخش عمومی‌ست.

همچنین براساس آنچه در نمودار شماره ۴ نمایش داده شده، در ۱۶ استان، سهم بخش عمومی از اشتغال زنان بیشتر از متوسط کشوری آن است که ۲۵/۸ درصد اعلام شده است.

نکته مهم اینکه تعداد قابل‌توجهی از استان‌هایی که در آنها سهم بخش عمومی از اشتغال زنان بیشتر از متوسط کشوری‌ست، جزو استان‌های محروم‌تر کشور به شمار می‌روند. از جمله این استان‌ها می‌توان به سیستان و بلوچستان، کهگیلویه و بویراحمد، چهارمحال بختیاری، لرستان، ایلام و بوشهر اشاره کرد.

جمع‌بندی

وجود ۲۲ میلیون و ۸۰۰ هزار زن باسواد غیرفعال در کشور رقم بالا و نگران‌کننده‌است و وضعیت نامطلوب زنان با سواد در مشارکت اقتصادی را نشان می‌دهد. حتی اگر حدود ۵ میلیون دانش‌آموز و دانشجوی زن را از این آمار

کم کنیم)، باز هم عدد ۱۷ میلیون و ۸۰۰ هزار نفر یک تصویر نگران کننده را نشان می‌دهد. این آمار البته مربوط به سال ۹۴ است و بعید نیست که با توجه به دشواری‌های اقتصادی در طول دو سال گذشته افزایش یافته باشد.

همچنین با توجه به اینکه عمده فرصت‌های شغلی در بخش کشاورزی در روستاهاست، اینکه در ۱۷ استان کشور سهم بخش کشاورزی بیشتر از سهم آن در متوسط کشوری است، بدان معناست که در این ۱۷ استان، فرصت شغلی در مشاغل شهری برای زنان باسواد کمتر ایجاد شده است. پس توازن بازار کار زنان در سطح کشور یکدست نیست و غیرمتوازن است. در تحلیل یا سیاست‌گذاری برای بازار کار هر استان، در نظر گرفتن شرایط ویژه و بومی آن منطقه از اهمیت برخوردار است که تحلیل آمار نشان می‌دهد مسوولان سیاست‌گذاری توجهی به این عوامل نداشته‌اند. علاوه بر آن، با نگاه به درصد بالای اشتغال زنان در بخش خصوصی می‌توان نتیجه گرفت که مراکز دولتی و ادارات حکومتی تمایل بسیار کمتری به استخدام زنان دارند و گام موثری برای اشتغال زنان باسواد برنمی‌دارند.

این گزارش با استفاده از این داده‌ها از پایگاه داده باز ایران نوشته شده است:

جمعیت ۱۰ ساله و بیشتر شاغل باسواد برحسب دوره یا مدرک تحصیلی به تفکیک جنس و استان در سال ۱۳۹۴

جمعیت ۱۰ ساله و بیشتر بیکار باسواد برحسب دوره یا مدرک تحصیلی به تفکیک جنس و استان در سال ۱۳۹۴

جمعیت ۱۰ ساله و بیشتر غیرفعال باسواد برحسب دوره یا مدرک تحصیلی به تفکیک جنس و استان در سال ۱۳۹۴

شاغلان ۱۰ ساله و بیشتر بر حسب جنس و سن به تفکیک گروه‌های عمده فعالیت اقتصادی در سال ۱۳۹۴

جمعیت ۱۰ ساله و بیشتر غیرفعال برحسب جنس به تفکیک علت عدم جستجوی کار در سال ۱۳۹۴

منبع: سایت ملیون ایران

بیانیه دولت ...

ادامه از صفحه ۱۵

در دومین همایش برگزار شده در هاوانا امضا شد بنا شده است.

دولت کوبا بر اراده خود برای ادامه گفتگوی احترام آمیز مشارکت در موضوع های مورد علاقه متقابل، و نیز مذاکره در باره موضوع های برجسته با دولت امریکا تصریح می کند. در طی دو سال گذشته شاهد بوده ایم که هر دو کشور، همان طور که به تکرار از سوی رائول کاسترو رز رئیس شوراهای دولتی و وزرا، ژنرال ارتش بیان شده است، می توانند به روشی متمدنانه، با احترام به تفاوت ها و ارتقا هر آن چه که به سود هر دو ملت و کشور است همکاری و هم زیستی نمایند، اما نباید انتظار داشت، که در راستای دست یابی به این هدف، کوبا باید امتیاز های ذاتی حق حاکمیت ملی و استقلال خود را رها، یا هر نوع پیش شرطی را بپذیرد.

هر راهبردی با هدف تغییر سامانه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کوبا، خواه از طریق فشار ها و تحمیل ها یا با استفاده از روش های زیرکانه تر، محکوم به شکست خواهد بود.

تغییر هایی که لازم است در کوبا انجام شود، همان طور که از سال ۱۹۵۹ انجام شده اند و تغییر هایی که ما اکنون بعنوان بخشی از روند های روز آمد کردن سامانه اقتصادی و اجتماعی مطرح کرده ایم، به تصمیم مقتدرانه مردم کوبا ادامه خواهد یافت.

همان طور که ما از زمان پیروزی انقلاب در اول ژانویه ۱۹۵۹ انجام داده ایم هر مخاطره ای را خواهیم پذیرفت و به پیشرفت استوار و مطمئن در ساختن کشوری مقتدر، مستقل، سوسیالیست، دموکراتیک، شکوفا و پایدار ادامه خواهیم داد.

هاوانا ۱۶ ژوئن ۲۰۱۷

آدرس پستی:

L.G.e.v

Postfach 260268

50515 Köln

Germany

شماره حساب بانکی:

L.G.e.v دارنده حساب بانکی:

شماره حساب: ۲۳۴۴۲۰۲۲

کد بانک: ۳۷۰۵۰۱۹۸

نام بانک:

Stadtsparkasse Köln-Bonn

IBAN: DE33 37050198 0022 442032

SWIFT-BIC: COLSDE33

آدرس تماس با پست الکترونیک: karrooznamehi@gmail.com